

سجاد آیدنلو  
دانشیار دانشگاه پیام نور اورمیته

# یادداشت‌هایی دربارهٔ فردوسی و شاهنامه

۸۷-۱۰۹

**چکیده:** تازه‌ترین کتاب دکتر شمیسا با تعبیری برگرفته از راحه‌الصدور، شاه‌نامه‌ها نامیده شده است. این اثر مجموعه یادداشت‌های ایشان درباره فردوسی و شاهنامه است که در طول چند سال بر حواشی شاهنامه تصحیح زول مول و سپس چاپ مسکونوشته و اخیراً در قالب کتابی در بیست فصل منتشر شده است. در این کتاب گاهی اشارات، حدسها و پرسشهای جدید و تأمل برانگیزی دیده می‌شود و به رغم تنوع موضوعات و حجم نسبتاً زیاد آن (نهمصد صفحه) بسیاری از مطالب به اختصار و گذرا مطرح شده است که احتمالاً ناشی از شکل یادداشتی اصل آنهاست. در این مقاله پیشنهادهایی درباره بعضی نظریات و دریافتهای شاه‌نامه‌ها آورده شده است.

**کلیدواژه:** شاهنامه، فردوسی، تحقیق، یادداشت، نقد.

## Some Notes on Ferdowsi and Shahnameh

By Sajjād Āydenloo

**Abstract:** Dr. Shamisa's latest book is called *Shah-e Nameha (the King of the Letters)* based on an interpretation derived from *Rāhat os-Sodur*. This work is in fact a collection of his notes on Ferdowsi and *Shanameh* which have been written over the years as the marginal annotations of the *Shahnameh* corrected by Julius Mohl, and then of the Moscow Edition of *Shahnameh*. Lately, this collection has been published in the form of a book of twenty chapters. This book sometimes include some new and contemplative hints, guesses, and questions. Although various topics are discussed in this rather large book (900 pages), many of the materials are briefly presented, which is probably due to their original form as a note. This paper is going to propose some suggestions about *Shah-e Nameha's* opinions and perceptions.

**Key words:** *Shahname*, *Ferdowsi*, research, note, criticism.

## خواطر عن الفردوسی والشاهنامه

سجاد آیدنلو

اختار الدكتور شمیسا عبارة من عبارات كتاب راحة الصدور ليأخذها عنواناً لآخر كتبه، فأسماه شاه‌نامه‌ها = سلطان الرسائل). ويتضمن هذا الكتاب مجموعة من حواشٍ المؤلف عن الفردوسي والشاهنامه، والتي كتبها خلال عدة سنوات تعليقا على حواشٍ زول مول التصحيحية للكتاب الذي طبع بعد ذلك في موسكو، وقد جمعها أخيراً في هذا الكتاب الذي يتضمن عشرين فصلاً.

يلاحظ على هذا الكتاب اشتماله أحياناً على بعض الإشارات والتصورات والنساءلات الجديدة والمثيرة للتأمل، وأنه رغم تنوع موضوعاته وحجمه الكبير نسبياً - حيث بلغ التسعمائة صفحة - إلا أن طرحه للكثير من المطالب يمتاز بالاختصار والمرور السريع، الأمر الذي ربما يعود السبب فيه إلى الشكل الأصلي لهذه المطالب التي كتبت في الأصل كخواطر وملاحظات سريعة.

يتضمن المقال الحالي بعض المقترحات حول بعض النظريات والآراء الواردة في كتاب شاه‌نامه‌ها.

المفردات الأساسية: الشاهنامه، الفردوسي، التحقيق، الخواطر، النقد.

# یادداشت‌هایی درباره فردوسی و شاهنامه

سجاد آیدنلو

شاه‌نامه‌ها؛ سیروس شمیسا؛ تهران:  
انتشارات هرمس، چاپ اول،  
۱۳۹۶.

راوندی دوبار در راحة الصدور (تألیف ۵۹۹-۶۰۳ ق) در وصف حماسه ملی ایران گفته است:

شاه‌نامه که شاه‌نامه‌ها و سردفتر کتاب‌هاست.<sup>۱</sup>

تعبیر زیبایی «شاه‌نامه‌ها» (برگرفته از این جمله راحة الصدور) نام کتاب جدید دکتر سیروس شمیسا درباره فردوسی و شاهنامه است. این اثر پر حجم به نوشته مؤلف ارجمند آن مجموعه یادداشت‌های ایشان در سالیان تدریس شاهنامه در کلاس‌های بیرون از دانشگاه و غالباً حاصل دیدگاه‌ها و دریافت‌های شخصی ایشان است که گاهی با دیدگاه‌های متداول و عمومی تفاوت دارد. (ر.ک به: ص ۱) این یادداشت‌ها که در گذشته بر اساس شاهنامه تصحیح زول مول نوشته شده بود، پس از انتشار شاهنامه چاپ مسکو به کوشش دکتر سعید حمیدیان بر حواشی آن منتقل شده است.

طولانی بودن سال‌های تأملات دکتر شمیسا در شاهنامه و حاشیه‌نویسی بر آن و نیز گستردگی متن و موضوعات حماسه فردوسی سبب شده که حاصل تدوین و تحریر منظم این یادداشت‌ها، به رغم قصد محقق محترم برای رعایت ایجاز و اختصار و اشاره، در بیست فصل و حدود نهمصد صفحه شکل کتاب به خود بگیرد. عناوین فصول این کتاب را برای آشنایی با کلیات محتوای آن می‌آوریم: ۱. برخی از افکار و موضوعات زیربنایی شاهنامه ۲. بنیادهای اساطیری شاهنامه ۳. ناخودآگاه متن ۴. گریه‌آورها ۵. زندگی فردوسی ۶. درباره شاهنامه ۷. گزارش و ترجمه فردوسی ۸. ضبط‌ها و نسخه‌های شاهنامه ۹. دین‌های کهن ایران ۱۰. مراسم ۱۱. جادو، رؤیا، فال ۱۲. تاریخ، اسطوره ۱۳. داستان پردازی در شاهنامه ۱۴. نشانه‌شناسی ادبی ۱۵. سبک شاهنامه ۱۶. ضرب‌المثل‌ها و امثال ۱۷. هنرهای بلاغی ۱۸. مشغولیات ۱۹. با دورنمای امروز ۲۰. داستان‌های شاهنامه.

با دقت در نام‌های بیست بخش کتاب که هر کدام نیز زیرفصل‌های متعددی دارد دانسته می‌شود کتاب شاه‌نامه‌ها در بردارنده یادداشت‌ها و مطالب بسیار متنوعی درباره فردوسی و شاهنامه است و خواننده آن به لحاظ تعدد عناوین و موضوعات بحث شده مجموعه‌ای دانشنامه‌گونه درباره شاهنامه به دست دارد. دکتر شمیسا از استادان و محققانی هستند که در حوزه‌های گوناگون تحقیقات و مقولات ادبی (از جمله: شاهنامه، مولوی، حافظ، ادبیات معاصر، بلاغت، سبک‌شناسی، فرهنگ‌نویسی، تصحیح متن، ترجمه و...) کار کرده و قلم زده‌اند و جزء معدود کسانی هستند که با وجود تنوع زمینه‌های کاری تقریباً در همه کتاب‌ها و مقالات ایشان نکته / نکات تازه‌ای برای هر دو دسته از مبتدیان و منتقدان ادب فارسی یافت می‌شود. طبعاً کتاب جدید ایشان درباره شاهنامه نیز این‌گونه است و در این یادداشت‌های مدون نهمصد صفحه‌ای اشارات، فرضیات و سؤالات نوآورانه‌ای به نظر می‌رسد که برخی از آنها سزاوار درنگ و تعمق است، اما ویژگی نمایان کتاب شاه‌نامه‌ها- که در بعضی دیگر از کتاب‌های دکتر شمیسا هم دیده می‌شود- این است که بسیاری از نکات شاید بنا بر ماهیت یادداشت / قلم‌انداز بودن آنها، سخت کوتاه و اشاره‌وار طرح شده است، در حالی که اگر محقق تیزبین آن موضوعات را بسط می‌دادند و با عرضه قراین و

۱. محمّدعلی بن سلیمان راوندی، راحة الصدور، ص ۵۹ و ۳۵۷.

دسترسی نداشتند فرزند را به پدر دیگری می‌دادند که بزرگ شود؛ چنان‌که سیاوش را رستم بزرگ کرد. (ص ۴۱)

به نظر نگارنده این موضوع (پرورش شاهزاده یا پهلوان نزد شخص / اشخاص دیگر) را می‌توان از منظر دیگری نیز تحلیل کرد و آن نقش دایگی پهلوانان بزرگ برای کودکان شاهزاده و پهلوان نژاد به منظور آموختن آیین‌های رزم و بزم به آنهاست، چنان‌که رستم غیر از سیاوش، بهمن پسر اسفندیار را هم به سفارش او تربیت می‌کند<sup>۴</sup> و حتی از ایتتی از دیوان فرخی و بهمن‌نامه چنین برمی‌آید که ظاهراً اسفندیار هم در سیستان و نزد رستم و زال پرورش یافته بود:

به زیر بغل فرخ اسفندیار  
پیرویده و داشته بر کنار<sup>۵</sup>

همچنان کیخسرو و اسفندیار گرد را  
رستم دستان همی‌آموخت فرهنگ و ادب<sup>۶</sup>

می‌دانیم که بهرام گور نیز به گزارش شاهنامه و هفت‌پیکر نظامی در یمن می‌بالد.<sup>۷</sup>

۳. در بخش «درآمیختگی تاریخ و افسانه و اسطوره» نوشته‌اند:

آیا کوروش و داریوش و امثال آنان دروغ‌اند یا راست؟ اگر راست‌اند پس چرا خبری از آنان در شاهنامه که تاریخ ایران است نیست؟ بدیهی است که ذکر و یاد آنان در شاهنامه هست، منتها این رجال تاریخی به صورت رجال اساطیری یا افسانه‌ای مطرح شده‌اند. (ص ۴۲)

نبود نام شاهان و سلسلهٔ هخامنشی در شاهنامه و منابع آن سه دلیل دارد. نخست بی‌توجهی به هخامنشیان در خدای‌نامهٔ پهلوی عصر ساسانی به سبب نیامدن نام آنها در اوستا و اعتقاد به غیرزرتشتی بودن یا حداقل تسامح دینی آنها.<sup>۸</sup> دوم فقدان مجموعه‌هایی که اخبار این سلسله را به صورت منظم - نظیر

شواهد و ارجاعات لازم بحث می‌کردند، چه بسا مقاله‌ای محققانه یا فصلی مستند فراهم می‌آمد و خوانندگان متخصص را به نتایج روشن‌تری می‌رساند.

تاریخ پیشگفتار کتاب شاه‌نامه مهرماه ۱۳۹۱ و زمان انتشارش تابستان ۱۳۹۶ است و این نشان می‌دهد که دکتر شمیسا احتمالاً در این فاصلهٔ پنج‌ساله مشغول بازبینی مکرر و تنظیم نهایی یادداشت‌های خویش بوده‌اند. نگارنده با اعتقاد و احترامی که به دانش، حدت ذهن و نکته‌یابی‌های دکتر شمیسا دارد، بسیار امیدوار و آرزومند است که خود ایشان سلامت و توان جسمی لازم و آسودگی روحی کاملی داشته باشند و بتوانند بعضی اشارات و حدسیات کتابشان را در چاپ‌های بعدی یا در قالب مقالات مستقل با تأمل، استناد و تفصیلی که نیازمند این‌گونه نوشته‌هاست پی بگیرند و برنویافته‌های شاهنامه‌شناسی بیفزایند. نگارندهٔ این سطور همواره از همهٔ کارهای دکتر شمیسا استفاده کرده و مطالب فراوانی آموخته است و در کتاب جدیدشان دربارهٔ شاهنامه نیز با پرسش‌ها، احتمالات و نگاه‌های نومواجه شده که هم تأمل‌انگیز است و اشراف کافی ایشان را بر متن حماسهٔ ملی ایران نشان می‌دهد و هم تأییدی بر این جملهٔ کاملاً درست خودشان در پیشگفتار است که «در شاهنامه گاهی دقت در حد یک مصراع و یک کلمه معنی‌آفرین است». (ص ۲) پیشنهادها و نکاتی که در این مقاله آورده خواهد شد یادداشت‌هایی است که هنگام مطالعه برهامش کتاب شاه‌نامه‌ها نوشته شده است و اگر دکتر شمیسا و علاقه‌مندان و پژوهندگان شاهنامه سزاوار بدانند بدان‌ها عنایت خواهند کرد.

۱. معنای نام «گشتاسپ» را در دو جا «دارای اسب گشنه (گرسنه)» نوشته‌اند. (رک به: ص ۲۷ و ۶۱۸) تا جایی که نگارنده بررسی کرده در میان معانی قدیمی داده شده برای این نام (مانند: دارندهٔ اسب چموش، اسب آماده، اسب از کار افتاده، اسب تندرو)<sup>۹</sup> صفت «گرسنه» برای «اسب» دیده نمی‌شود. جدیدترین پذیرفته شده‌ترین معنای گشتاسپ، «دارای اسب گشاده، رها کرده (برای مسابقه)» است.<sup>۱۰</sup>

۲. در پایان بحث تعلق کودک به خانه زن می‌خوانیم:

گاهی به نظر می‌رسد (و محتاج به شواهد بیشتری است) که اگر خانوادهٔ مادری بیگانه بود یا به آن

۴. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، پیرایش دکتر جلال خالقی مطلق، ج ۲، صص ۱۹۳ و ۱۴۵۶-۱۴۷۰ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۱۶۰۵-۱۶۰۸.

۵. ایرانشاه بن ابی‌الخیر، بهمن‌نامه، ص ۴۵۱، ب ۷۶۴۱.

۶. فرخی سیستانی، دیوان، ص ۵.

۷. رک به: ابوالقاسم فردوسی، همان، ج ۲، ص ۴۵۷-۴۶۴ و ۲۳۳-۴۶؛ نظامی گنجوی، خمسه، ص ۵۶۴.

۸. در این باره، رک به: ژاله آموزگار، «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، زبان، فرهنگ، اسطوره، ص ۱۸۷ و ۱۸۸؛ تورج دریایی، «تاریخ ملی یا تاریخ کیانی؟ سرشت تاریخ‌نگاری زرتشتی در دورهٔ ساسانی»، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ص ۶۳-۷۹.

۹. رک به: حسن رضایی باغبندی، «گشتاسپ»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ج ۵، ص ۵۰۱.

۱۰. رک به: همان، ص ۵۰۱.

خدای‌نامه ساسانیان - تدوین کرده و به یادگار نگه داشته باشد. سوم ساختار شرقی روایت‌های ملی - پهلوانی و کم‌توجهی به شاهان و شخصیت‌های دیگر نواحی جغرافیایی ایران،<sup>۹</sup> اما درباره یکسان‌انگاری بعضی کسان داستان‌های شاهنامه با شاهان هخامنشی (مثلاً کیخسرو و کوروش) باید بسیار احتیاط کرد و روش درست علمی این است که پاره‌ای مشابهت‌های این اشخاص صرفاً در قالب همانندی‌ها بررسی شود، نه همسان / یک سان‌انگاری.<sup>۱۰</sup>

۴. نوشته‌اند:

به نظر می‌رسد که هفت‌خوان اسفندیار بر مبنای هفت‌خوان رستم ساخته شده باشد. (ص ۵۹)

پیش از ایشان چند تن دیگر از شاهنامه‌شناسان ایرانی و اروپایی هم قائل به تقلید داستان هفت‌خوان رستم از آن رستم شده‌اند،<sup>۱۱</sup> ولی با توجه به اینکه گذشتن از خطرات برای رسیدن به هدفی معین یک بن‌مایه حماسی هند و اروپایی است،<sup>۱۲</sup> بهتر است به جای بحث درباره تقلیدی بودن داستان‌های هفت‌خوان رستم، اسفندیار و دیگران همه آنها را اصیل و نمود داستانی آن بن‌مایه جهانی در روایات ایرانی بدانیم که غیر از رستم و اسفندیار در سرگذشت بعضی دیگر از پیلان ایرانی و غیر ایرانی نیز دیده می‌شود.<sup>۱۳</sup>

۵. در توضیح «ماندالا» این بیت را آورده:

چو بشنید از آن نامداران سخن  
نه سردید آن را به گیتی نه بن

و نوشته‌اند: ظاهراً به نظر می‌رسد که آن حرف‌ها را بی‌سروته دید (زیرا امروزه تفکر ما خطی و مستقیم است)، اما عکس آن مراد است؛ یعنی ملاحظه کرد که آن سخنان کامل و درست و بی‌نقص است. (ص ۶۵ و ۶۶)

۹. رک به: احسان یارشاطر، «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نیست؟»، شاهنامه‌شناسی، ص ۲۹۳.

۱۰. در این باره رک به: جلال خالقی مطلق؛ «کیخسرو و کوروش»، سخن‌های دیرینه، ص ۲۵۷-۲۷۰؛ همو، «برخی از باورداشت‌های همسان میان مآخذ هخامنشی و روایات شاهنامه»، همان‌جا، ص ۲۷۹-۲۸۴.

۱۱. برای نمونه رک به: جلال خالقی مطلق، «حماسه سرای باستان»، گل‌رنج‌های کهن، ص ۲۰ و ۲۱؛ ژورف مارکوارت، و هرود و آرنج، ص ۱۸۶؛ هانزی ماسه، فردوسی و حماسه ملی ایران، ص ۲۶۲؛ کورت هاینریش هانزن، شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب، ص ۱۱۴-۱۱۸.

۱۲. در این باره رک به: الگا دیویدسن، شاعر و پهلوان در شاهنامه، ص ۲۰۰؛ همین سرکاراتی، «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای؟»، سایه‌های شکار شده، ص ۴۸.

۱۳. در این باره رک به: سجاد آیدنلو، «هفت‌خان پهلوان»، نیم‌پخته‌ترین، ص ۱۸۲-۱۸۵ و ۱۸۸.

اتفاقاً همان معنای اول (بی‌اساس و نامنظم دیدن) درست است؛ زیرا این بیت از گفتگوی سرویمن با بزرگان دربارش درباره پیام فریدون (خواستگاری از سه دختر سرو برای پسرانش) است و چون در ابیات قبل از آن سران یمن او را در برابر فریدون به پرخاشگری یا زیاده‌خواهی فرامی‌خوانند، او سخنان آنها را نامنسجم و بی‌مایه تشخیص می‌دهد و خود در ادامه به گونه‌ای دیگر و خردمندانه به فرستاده فریدون پاسخ می‌دهد.<sup>۱۴</sup> در شاهنامه چند بار دیگر تعبیر «سروین چیزی را ندیدن» و نظایر آن در معنای «آشفته، مبهم و بی‌سامان» به کار رفته است.<sup>۱۵</sup>

۶. زیر عنوان «ایزدان گیاهی» می‌خوانیم: برخی از اسطوره‌شناسان سیاوش را یک ایزد گیاهی می‌دانند. بیژن هم ممکن است یک ایزد گیاهی باشد که چون یوسف (که او هم خدای بارآوری است) در چاه می‌افتد. (ص ۷۲)

در سرگذشت ایزدان نباتی یا نمودهای بشری آنها در روایات حماسی و اساطیری ویژگی‌های مشترکی هست که آنها را می‌توان الگوی سرگذشت خدایان گیاهی نامید. این خصوصیات مشترک یا دست‌کم اغلب آنها در روایت‌های مربوط به بیژن نیست و تنها به قرینه زندانی شدن در چاه نمی‌توان او را از ایزدان گیاهی دانست. نگارنده احتمال می‌دهد در شاهنامه و داستان‌های ایرانی غیر از سیاوش شاید اسفندیار هم از خدایان گیاهی باشد.<sup>۱۶</sup>

۷. معنای نام «رستم» را «از آب برآمده» نوشته‌اند، (رک به: ص ۷۲) ولی چنین معنایی در اشتقاق‌ها و معانی پیشنهادی برای نام جهان پهلوان ایران دیده نمی‌شود و در صورت‌های اوستایی و ایرانی باستان برای «رستم» که آن را با «آب» پیوند داده‌اند معانی نیرومند مانند رود، رودخانه دلاور و تازش رود (کسی که همچون رود می‌تازد) پیشنهاد شده است.<sup>۱۷</sup>

۸. ذیل موضوع «خرقه جادویی» و اشاره به اهمیت قبای شاهی در نظر ایرانیان، نمونه‌های تاریخی آورده شده است، (رک: ص ۹۳) اما چون موضوع کتاب، شاهنامه است پیشنهاد می‌شود به دو شاهد مهم از این متن نیز توجه شود. یکی در گزارش تدوین کلیله و دمنه در روزگار انوشیروان که برزوی به پاداش فرستادن اوراق کلیله

۱۴. برای این داستان رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ۵۶/۱ و ۱۰۱-۱۴۰.

۱۵. برای دیدن بعضی شواهد رک به: علی رواقی، فرهنگ شاهنامه، ج ۲، ص ۱۵۴۴ و ۱۵۴۵.

۱۶. برای تفصیل در این باره و دیدن هجده ویژگی مشترک در زندگی خدایان نباتی رک به: سجاد آیدنلو، «اسفندیار ایزدی گیاهی؟»، نیم‌پخته‌ترین، ص ۲۵۱-۲۸۹.

۱۷. برای مآخذ این نظریات رک به: سجاد آیدنلو، دفتر خسروان، ص ۷۴۳ و ۷۴۴.

یادداشت‌هایی دربارهٔ فردوسی و شاهنامه: نقوش و بررسی‌ها

از هند فقط جامهٔ شاه را می‌خواهد: «جزاز جامهٔ شاه چیزی نخواست» (۲/۷۵۸/۳۴۷۹) و در عدت برگزیدن آن از میان آن همه خواسته می‌گوید:

هر آن کس که او پوششش شاه یافت      به بخت و به تخت مهی راه یافت  
(۲/۷۵۸/۳۴۸۵)

نمونهٔ دیگر بخشیدن کیخسرو جامه‌های خویش را به رستم در پایان فرمانروایی است:

همه جامه‌های تنش برشمرد      نگه کرد یکسر به رستم سپرد  
(۱/۹۰۳/۲۸۳۷)

اینکه پادشاه یا بزرگی لباس‌های ویژهٔ خویش را به کسی بدهد، باز گواهی‌های دیگری در روایت‌های ایرانی دارد.<sup>۱۸</sup>

۹. در بحث «تقابل پدر و پسر» نوشته‌اند:

در شاهنامه نیز موارد مبهمی است که می‌تواند این معنی را برساند که رستم می‌داند حریف او پسرش سهراب است. از جمله در داستان رستم و اسفندیار آمده است که کتابیون به اسفندیار می‌گوید به جنگ رستم مرو. او کسی است که به پسر خود هم رحم نکرده است:

همانا چو سهراب دیگر سوار      نبودست جنگی گه کارزار  
به چنگ پدر در به هنگام جنگ      به آوردگه کشته شد بی‌درنگ  
(ص ۹۶)

از حدود دههٔ پنجاه شمسی به بعد بعضی محققان قرآینی نشان داده‌اند که رستم در رویارویی با سهراب، پسر خویش را می‌شناخته و آگاهانه با او پیکار کرده است،<sup>۱۹</sup> ولی به نظر نگارنده دو بیت مذکور از داستان رستم و اسفندیار نمی‌تواند از جملهٔ این قراین باشد و از آن هیچ اشارهٔ پوشیده یا آشکاری در این باره به دست نمی‌آید. اگر بخواهیم از داستان رستم و اسفندیار شاهی برای احتمال آگاهی رستم از هویت سهراب بیاوریم، این دو بیت از زبان خود او محتمل‌تر است:

همی از پی شاه فرزند را      بکشتم دلیر خردمند را  
که گردی چو سهراب هرگز نبود      به زور و به مردی و رزم‌آزمود  
(۲/۱۶۱/۶۶۹ و ۶۷۰)

۱۰. دربارهٔ این بیت معروف و بحث‌انگیز مقدمهٔ داستان سیاوش:

اگر زندگانی بود دیریاز      براین دین خرم بمان دراز

نوشته‌اند: دین در شاهنامه گاهی کیش و مذهب است و گاهی راه و رسم و دکتر سرکاراتی در اینجا راه و

۱۸. برای نمونه رک به: ایرانشاه بن ابی‌الخیر، کوش‌نامه، ص ۴۵۲، ب ۵۷۴۸؛ ص ۵۴۱، ب ۷۴۵۵؛ ایرانشاه بن ابی‌الخیر، بهمن‌نامه، ص ۲۱، ب ۷۳؛ ص ۴۳۹، ب ۷۴۱۸؛ فرامرز بن خداداد کاتب ارجانی، سمک عیار، ج ۱، ص ۲۷۷؛ ج ۲، ص ۲۶ و ج ۴، ص ۲۵۹.

۱۹. برای نمونه رک به: جلیل دوستخواه، «رستم و سهراب فاجعهٔ برخورد آرمان و عاطفه»، فرهنگ و زندگی، ص ۱۵۹-۱۶۷؛ مصطفی رحیمی ترازندی قدرت در شاهنامه، ص ۲۲۵-۲۳۰؛ غلام‌محمد طاهری مبارکه: «کارزار آگاهانهٔ رستم»، آشنا، ص ۶۹-۷۵؛ مهدی قریب، «غمنامهٔ رستم و سهراب تضاد عشق با حماسه»، بازخوانی شاهنامه، ص ۳۸-۹.

رسم را درست می داند، اما اگر مذهب باشد مقصود او کدام مذهب است که خرم است؟ برخی گفته اند: شاید مراد خرم دین باشد. خرم دینان، مزدکیان دوره اسلامی بودند. به هر حال نباید انگیزه فردوسی را در زنده کردن فرهنگ و آیین نیاکان نادیده گرفت. (ص ۱۳۹)

در اینجا «دین» قطعاً هیچ ربطی به «مذهب» ندارد و مراد از آن چنان که مرحوم دکتر سرکاراتی نوشته اند: «راه و روش» است. دلیل این استنباط، موضوع و محور طولی بیت های این بخش (مقدمه داستان سیاوش) است که در آن سخنی از «دین و مذهب» فردوسی نیست و او از شاهنامه سرایی خویش و آرزوی یافتن عمر کافی برای به پایان رساندن این کار بزرگ سخن گفته است و منظورش از «دین خرم» بی تردید «کار فرخنده نظم شاهنامه» است.

۱۱. می دانیم که فردوسی هنگام نقل هزار و چند بیت دقیقی در شاهنامه بر سخن او خورده گرفته و نظم دقیقی را سست خوانده است. به نظر دکتر شمیسایب دقیقی که سرمشق فردوسی نیز بوده «بسیار بلند» است و انتقاد فردوسی از او «مسلماً جنبه احتیاطی داشته» و برخی ادبای معاصر هم فریفته این نقد مصلحتی فردوسی شده و اشعار دقیقی را ناستوار دانسته اند (رک به: ص ۱۴۳، ۲۲۴ و ۲۲۵). در اینکه دقیقی در شاهنامه سرایی پیشگام فردوسی بوده هیچ تردیدی نیست و خود حکیم طوس هم به این نکته تصریح کرده است،<sup>۲۰</sup> ولی اگر هزار و چند بیت بازمانده دقیقی را دقیق و بیت به بیت بررسی بکنیم خواهیم دید که داوری فردوسی نادرست نیست و شیوه سخن سرایی او در مقایسه با سبک فردوسی ضعف ها و ناهمواری هایی دارد و انصافاً فروتراست. دکتر خالقی مطلق در مقاله ای مفصل و محققانه این کار را انجام داده اند که برای آگاهی از تفاوت های شعر دو شاعر می توان به آن مراجعه کرد.<sup>۲۱</sup>

۱۲. فردوسی پس از پایان نقل ابیات دقیقی و بازگشت به سخن خویش می گوید:

چو این نامه افتاد در دست من به ماهی گراینده شد شست من

(۲ / ۸۰ / ۱۰۲۹)

محقق گرامی در این بیت «ماهی» را در دو جا استعاره از «قلم» دانسته و بیت را چنین معنا کرده اند: چون کتاب دقیقی در دست من افتاد من هم دست به قلم بردم. (ص ۱۴۴ و نیز رک به: ص ۷۴۲)

پیشنهاد می شود «ماهی» را در اینجا در همان معنای معروف و اصلی، و ترکیب «شست (دام، قلاب) کسی به ماهی گراینده شدن» را روی هم کنایه از «کامیابی و رسیدن به مقصود» بدانیم. این کنایه به صورت «شست کسی به کام نهنگان رسیدن» هم در شاهنامه به کار رفته است.<sup>۲۲</sup> بر این اساس فردوسی در آن بیت می گوید: هنگامی که ابیات دقیقی به دستم رسید، من به مقصود خویش - که یافتن آن بیت ها و آوردنشان در منظومه خودم بود - رسیدم.

۱۳. حکیم طوس در مقدمه داستان رستم و شغاد می گوید:

یکی پیرید نامش آزاد سرو که با احمد سهل بودی به مرو

... کجا نامه خسروان داشتی تن و پیکر پهلوان داشتی

۲۰. هم او بود گوینده را راهبر که شاهی نشاند آبرگاه بر (۲ / ۸۰ / ۱۰۴۳)

۲۱. رک به: جلال خالقی مطلق، «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی»، سخن های دیرینه، ص ۳۲۹ - ۴۰۶.

۲۲. رک به: علی روافی، فرهنگ شاهنامه، ج ۲، ص ۱۶۱۰.

و هم آفرینش بر حسب عقاید غیراسلامی مطرح شده است: ز یاقوت سرخ است چرخ کبود / نه از آب و گرد و نه از باد و دود. در مینوی خرد آمده است که آسمان از الماس ساخته شده است. (ص ۱۴۸)

حدیثی از پیامبر اسلام (ص) روایت شده که «العرش من یاقوته الحمرا» و مصراع نخست بیت فردوسی احتمالاً ناظر بر آن است.<sup>۲۶</sup> در این صورت این بیت را هم باید از اشارات اسلامی دیباچه شاهنامه دانست.

۱۶. در بخش «فردوسی شیعه» نوشته‌اند: ربیع سَرایندۀ منظومۀ علی‌نامه «به فردوسی می‌گوید: تو که شیعه بودی از تو بعید بود که به پیامبری اعتنا باشی». (ص ۱۴۹) در علی‌نامه چنین نکته‌ای و اشاره به شیعه مذهبی فردوسی نیست. ربیع در منظومۀ خویش چند بار شاهنامه را به لحاظ محتوای غیردینی و پیش از اسلام آن نقد کرده<sup>۲۷</sup> و یک بار هم به نقش کرامیان در برانگیختن محمود برای صدور فرمان نظم شاهنامه به فردوسی اشاره کرده است.<sup>۲۸</sup>

۱۷. نظامی عروضی در گزارش احوال فردوسی نوشته است که پس از تقدیم شاهنامه به دربار محمود و تصمیم برای دادن پاداش به حکیم، مخالفان به استناد بیت‌هایی از مقدمه شاهنامه، فردوسی را رافضی معرفی کردند و گفتند پنجاه هزار درم صله برای او بسیار است و «سلطان محمود مردی متعصب بود در او این تخلیط بگرفت». <sup>۲۹</sup> دکتر شمیسا با توجه به آن ابیات (پیمبرید و اندرون با علی...) و تأکید بر لغت «تخلیط» نوشته‌اند: «چرا تخلیط؟ مگر واقعیت نبود؟» (ص ۱۵۰) در اینجا «تخلیط» به معنای «سرخ دروغ» و نادرست بودن رفض (تشیع) فردوسی نیست، بلکه «تخلیط» یعنی «فسادانگیختن و دشمنی کردن» و منظور این است که قصد منازعان فردوسی برای دشمنی کردن با او و برگرداندن نظر محمود نسبت به شاعر و اثرش - با استناد با ابیات دال بر مذهب فردوسی - موثر واقع شد.

۱۸. در همان بحث «فردوسی شیعه» نوشته‌اند: خود فردوسی در هجونا مه گوید: مرا غمز کردند کان پر (بد) سخن / به مهر نبی و علی شد کهن؛ چرا غمز؟ غمز به معنی سخن چینی و پرونده سازی

... بگویم کنون آنچه ازو یافتم  
سخن را یک اندر دگر یافتم  
(۲ / ۲۰۳ / ۱، ۳ و ۵)

دکتر شمیسا بر اساس این بیت‌ها چند بار از احتمال رفتن فردوسی به مرو و دیدار با آزاد سرو و شنیدن داستان رستم و شغاد از وی سخن گفته‌اند. (رک به: ص ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۹۹ و ۲۰۸) ظاهراً این گمان را نخستین بار مرحوم شیرانی پیش کشیده‌اند،<sup>۳۰</sup> ولی بر پایهٔ دو قرینه پذیرفتنی نیست. یکی اینکه آزاد سرو چنان که فردوسی هم گفته تحت حمایت احمد سهل بوده و چون احمد سهل در سال (۳۰۷ ق) گرفتار می‌شود و در زندان می‌میرد، بسیار بعید می‌نماید که آزاد سرو حدود هفتاد سال بعد زنده بوده و فردوسی او را دیده باشد و محتمل‌ترین است که او در سال‌های شاهنامه‌سرایی فردوسی درگذشته بوده است. ثانیاً شباهت‌های داستان رستم و شغاد در شاهنامهٔ فردوسی و غرر اخبار ثعالبی نشان می‌دهد که به احتمال فراوان منبع این دو متن در گزارش این روایت یک کتاب (یعنی شاهنامهٔ ابومنصوری) بوده، لذا مطلب مربوط به نقل داستان از کتاب آزاد سرو از زبان راویان و مدونان شاهنامهٔ ابومنصوری است که از کتاب او استفاده کرده‌اند، نه به معنای نقل شفاهی خود فردوسی از این شخص.<sup>۳۱</sup>

۱۴. یک جا «مازندران» مذکور در داستان هفت خان، «هندوستان» (رک به: ص ۱۴۷) و در جای دیگر همان مازندران شمال ایران معرفی شده که «فردوسی... در خراسان در مجاورت آن می‌زیست». (ص ۳۱۸) در این باره باید توجه داشت که در زمان فردوسی و منابع ادبی، جغرافیایی و تاریخی آن دوره منطقهٔ شمال ایران «مازندران» نام نداشت و آنجا را «طبرستان» می‌نامیدند. در روزگار فردوسی مازندران بر دو منطقه در بیرون از ایران اطلاق می‌شد. یکی در مشرق و حدود هند و دیگری در مغرب و در حدود شام و یمن یا در آفریقا و جنوب مصر. با اینکه برخی محققان مازندران هفت خان را در مشرق و اطراف هندوستان دانسته‌اند، ظاهراً محتمل‌ترین است که آن را مازندران مغرب بدانیم.<sup>۳۲</sup>

۱۵. نوشته‌اند: در مقدمه شاهنامه هم مدح پیامبر اسلام آمده است

۲۶. رک به: علی ابوالحسنی، بوسه بر خاک پی حیدر، ص ۱۶۹-۱۷۱؛ عطالله مهاجرانی، حماسهٔ فردوسی، ص ۱۳۳-۱۳۵.  
۲۷. برای دیدن یادکردهای او رک به: ربیع، علی‌نامه، ص ۵، ب ۹۴ و ۹۵؛ ص ۱۳۵ و ۱۳۶۵، ب ۲۹۷۷-۲۹۹۲؛ ص ۳۰۳، ب ۶۷۵۸ و ۶۷۵۹.  
۲۸. برای بحث دربارهٔ این افسانه از سرگذشت فردوسی رک به: سجّاد آیدنلو، دفتر خسروان، ص ۲۶۲-۲۶۷.  
۲۹. نظامی عروضی، چهار مقاله، ص ۷۹.

۲۳. رک به: حافظ محمود خان شیرانی، «فردوسی شاعر جاودانهٔ ایران»، در شناخت فردوسی، ص ۲۵ و ۲۶.  
۲۴. نیز رک به: جلال خالقی مطلق، «از شاه‌نامه تا خدای‌نامه»، نامهٔ ایران باستان، ص ۳۱ و ۳۲؛ ابوالفضل خطیبی، «آزاد سرو»، دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، ج ۱، ص ۴۹-۵۱.  
۲۵. در این باره رک به: حسین کریمان، پژوهشی در شاهنامه، ص ۱۶۸-۱۹۸؛ جلال متینی، «مازندران در جنگ‌های کیکاووس و رستم با دیوان»، ایران‌نامه، ص ۶۱۱-۶۳۸؛ علیقلی محمودی بختیارف، «مازندران یا یمن؟»، هنر و مردم، ص ۲۰-۲۷.



است مگر واقعاً شیعه نبود؟ (ص ۱۵۰)

چنان‌که اشاره کرده‌اند این بیت از هجوتنامه است و چون اصالت هجوتنامه و صدور ابیات آن از زبان فردوسی تقریباً به‌طور کامل مردود است،<sup>۳۰</sup> نباید در مباحث مربوط به فردوسی و شاهنامه، ابیات آن را مستند بحث و نتیجه‌گیری قرار داد.

۱۹. در ادامه موضوع «تشیع فردوسی» می‌خوانیم: ... در مازندران هم گرایش عمده به تشیع بود و شاید گریختن فردوسی به مازندران در ارتباط با همین عامل باشد. (ص ۱۵۱)

ماجرای گریختن فردوسی به مازندران از افسانه‌های سرگذشت اوست که نخستین بار در چهارمقاله نظامی عروضی آمده و بعد در برخی منابع دیگر (مانند مقدمه شاهنامه نسخه فلورانس و مقدمه بایسنقری) تکرار شده است، ولی سندیت تاریخی ندارد و نباید به آن استناد کرد.

۲۰. در بخش «فردوسی شیعه» (ص ۱۴۹-۱۵۶) ابیاتی از شاهنامه مبنای بحث قرار گرفته و سرانجام این نتیجه حاصل شده است که «فردوسی اگر هم شیعه بود، شیعه کامل نبود». (ص ۱۵۵) پیشنهاد می‌شود برای روشن‌تر و جامع‌تر شدن این موضوع و رسیدن به دریافتی دقیق‌تر، به سه نکته دیگر از ابیات فردوسی توجه شود. نخست بیت مشهور: «بر این زادم و هم بر این بگذرم / چنان دان که خاک پی حیدرم» (۱/ ۵ / ۱۰۴) که آشکار و با قاطعیت گرایش مذهبی فردوسی را نشان می‌دهد و با اینکه در شاهنامه چاپ مسکودر دو جا داخل قلاب تردید آمده است، در اصالت آن هیچ تردیدی نیست و چنان‌که خود دکتر شمیسا هم اشاره کرده‌اند، نگارنده در مقاله‌ای مستقل درباره‌ی اصلی بودن این بیت بحث کرده است.<sup>۳۱</sup> ثانیاً فردوسی در چند بیتی که جهان را به دریا و فرقه‌های مذهبی را به کشتی تشبیه کرده، کشتی حامل پیامبر (ص) و امام علی (ع) را شاخص‌تر از دیگر کشتی‌ها دانسته است که خواستاران رستگاری آن جهانی باید در آن پناه بگیرند.<sup>۳۲</sup> این ابیات ناظر بر دو حدیث معروف «سفینه» و «تفرقه» است<sup>۳۳</sup> و می‌تواند گواه دیگری

برای علایق مذهبی حکیم باشد. سوم اینکه فردوسی برای امام علی (ع) لقب «وصی» را به کار برده<sup>۳۴</sup> و این اصطلاحی است که در میان شیعیان (هم دوازده‌امامی و هم اسماعیلی) تداول داشته است.<sup>۳۵</sup>

۲۱. در ضمن همان بحث مذهب فردوسی نوشته‌اند: البته فردوسی چند بیت در باب حضرت علی و خلفای راشدین دارد که در نسخ مختلف مختلف است. (ص ۱۵۴)

منظور از ابیات ستایش خلفا این چهار بیت است:

که خورشید بعد از رسولان مه  
نتابید بر کس ز بویگر به  
عمر کرد اسلام را آشکار  
بیاراست گیتی چو باغ بهار  
پس از هردوان بود عثمان گزین  
خداوند شرم و خداوند دین  
چهارم علی بود جفت بتول  
که او را به‌خوبی ستاید رسول<sup>۳۶</sup>

این بیت‌ها با اینکه در بیشتر نسخ شاهنامه آمده و مشهور نیز هست بر اساس دلایل متعددی متنی و برون‌متنی سروده فردوسی نیست و از قدیمی‌ترین و معروف‌ترین افزوده‌های شاهنامه است<sup>۳۷</sup> که نباید مبنای استنتاج درباره‌ی مذهب فردوسی باشد.

۲۲. در دو جا پس از نقل این دو بیت:

«چنان نامور گم شد از انجمن  
چو در باغ سرو سهی از چمن  
نه زوزنده بینم نه مرده نشان  
به دست نهنگان مردم‌کشان»

۳۴.

محمد بدو اندرون با علی همان اهل بیت نبی و وصی  
اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی و وصی گیر جای

(۱/ ۵ / ۱۰۲ و ۱۰۳)

۳۵. در این باره رک به: ابوالفضل خطیبی، «گرایش مذهبی فردوسی، تعصب یا تساهل؟»، سرو رشید، ص ۲۸۹.

۳۶. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق و همکاران، ج ۱، ص ۱۰، زیرنویس ۳.

۳۷. برای دیدن دلایل الحاقی بودن این ابیات رک به: علی ابوالحسنی، بوسه بر خاک پی حیدر، ص ۴۶۵-۵۱۸؛ جلال خالقی مطلق، «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه»، گل رنجهای کهن، ص ۱۲۹-۱۳۲؛ همو، یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم، ص ۱۸ و ۱۹؛ جلیل دوستخواه، «رهنمودی دیگر به افزودگی چهار بیت در دیباچه شاهنامه»، حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، ص ۱۱۳-۱۱۹.

۳۰. در این باره رک به: ابوالفضل خطیبی، آیا فردوسی محمود غزنوی را هجو گفت؟ ص ۷۰-۲۸.

۳۱. رک به: سجاد آیدنلو؛ «اثبات یکی از بدیهیات شاهنامه‌شناسی»، کتاب ماه ادبیات، ص ۷-۱۰.

۳۲. منظور این بیت هاست که در چاپ مسکودر آمده:

خردمند گیتی چو دریا نهاد برانگیخته موج از او تند باد

چو هفتاد کشتی بر او ساخته ...

۳۳. درباره‌ی این دو حدیث رک به: محمود امیدسالار، «بعضی احادیث نبوی در شاهنامه»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، ص ۱۰۸-۱۱۱.

آنها را دربارهٔ ابومنصور سپه سالار خراسان دانسته‌اند که در سال ۴۰۰ به دست محمود کشته شد (رک: ص ۱۶۲ و ۲۰۷). این دو بیت از دیباچه شاهنامه و بخش ستایش امیرک منصور است و منظور از او چنان که محققان نشان داده‌اند، منصور پسر محمد بن عبدالرزاق است که پس از رسیدن سپهسالاری خراسان به تاش به او می‌پیوندد و در کنار او با سیمجوریان پیکار می‌کند و در نبردی که هفتم شعبان سال ۳۷۷ روی می‌دهد گرفتار می‌شود و او را سوار بر گاو وارد بخارا می‌کنند و ظاهراً در زندان بخارا کشته می‌شود.<sup>۳۸</sup>

۲۳. فردوسی در پایان پادشاهی شاپور ذوالاکتاف گفته است:

چو آدینه هرمزد بهمن بود      براین کار فرخ نشیمن بود  
می لعل پیش آورم هاشمی      ز خمی که هرگز نگیرد کمی  
چوشست و سه شد سال شد گوش کر      ز بیشی چرا جویم آیین و فر

دکتر شمیسا بر اساس این سه بیت نوشته‌اند:

یعنی در روز جمعه اول بهمن این داستان تمام شد و دیگر وقت استراحت است. این داستان را در سال ۳۹۲ ق تمام کرده است. (ص ۱۶۳)

سال ۳۹۲ ق یکی از نظریاتی است که دربارهٔ این ابیات مطرح شده است<sup>۳۹</sup> و در کنار آن دیدگاه‌های دیگری هم برای سالی که در زمان زندگی فردوسی یکم بهمن در آن با جمعه مقارن بوده هست؛ از جمله مرحوم دکتر شاپور شهبازی آن را در سال ۳۷۱ یزدگردی (۱۰۰۳ م) دانسته‌اند.<sup>۴۰</sup> طبق گاهنامه تطبیقی مرحوم استاد بیرشک این روز در سال ۳۸۷ ق بوده است<sup>۴۱</sup> و یکی از محققان به نهم ربیع الاول سال ۳۹۳ ق رسیده‌اند.<sup>۴۲</sup>

۲۴. در بخش «تقویم زردشتی» برای کاربرد اصطلاح «تاریخ دهقان» در شاهنامه به چند بیت الحاقی استناد شده است:

چو شد اسپری داستان بزرگ      سخن‌های آن خسروان سترگ  
به روز سوم شنبدی چاشتگاه      شده پنج ره پنج روزان ز ماه  
... ز تاریخ دهقان بگویمت نیز      از اندیشه دل را بشویمت نیز»

(ص ۱۶۳)

این بیت‌ها - که بعضی پژوهشگران طبق آنها سال ۳۸۹ ق را هم برای پایان یکی از تدوین‌های شاهنامه استخراج کرده‌اند - سرودهٔ فردوسی نیست، بلکه موخرهٔ منظوم کاتب نسخه‌ای از شاهنامه به تاریخ کتابت ۶۸۹ ق است که به واسطهٔ دست‌نویسی از سال ۷۷۹ به نسخهٔ بریتانیا (۸۹۱ ق) راه یافته و در یکی از ابیات آن (اگر سال نیز آرزو آمده است / نهم سال و هشتاد با ششصد است) واژهٔ «ششصد» به «سیصد» تغییر یافته و بیت‌ها از فردوسی دانسته شده است.<sup>۴۳</sup>

۳۸. برای آگاهی بیشتر رک به: جلال خالقی مطلق، «یکی مهتری بود گردن‌فراز»، سخن‌های دیرینه، ص ۵۹-۷۳؛ همو، «جان بود و از گوهر پهلوان»، همان‌جا، ص ۷۵-۹۲؛ مهدی سیدی، سرایندهٔ کاخ نظم بلند، ص ۴۱-۵۵ و ۶۰-۷۷؛ محمد محیط طباطبایی، «ابومنصور محمد بانی نظم شاهنامه»، فردوسی و شاهنامه، ص ۲۱۳-۲۲۳.

۳۹. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، کتاب صفر، ص ۳۶.

۴۰. رک به: علی‌رضا شاپور شهبازی، «زادروز فردوسی»، ایران‌شناسی، ص ۲۷۴.

۴۱. رک به: احمد بیرشک، گاهنامهٔ تطبیقی سه هزار ساله، ص ۹۵ و نیز: رک به: سجاد آیدنلو، «چو آدینه هرمزد بهمن بود...»، جستارهای ادبی، ص ۱۰.

۴۲. رک به: اکبر نحوی، «آدینه هرمزد بهمن (بررسی گاهشماری بیانی شاهنامه)»، نامهٔ فرهنگستان، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۴۳. رک به: جلال خالقی مطلق، گفتاری در شیوهٔ تصحیح شاهنامه و معرفی دست‌نویس‌ها، ص ۳۰-۳۳.

۲۵. در بخش «آشنایی با پهلوی» پس از نقل ابیات مربوط به مهربان دوستی که نسخه‌ای از شاهنامه ابومنصوری را به فردوسی می‌دهد، درباره این بیت آن بخش: «گشاده زبان و جوانیت هست / سخن گفتن پهلوانیت هست» نوشته‌اند:

معمولاً سخن گفتن پهلوانی را سخن گفتن حماسی معنی کرده‌اند. فردوسی در سال ۳۷۰ شروع به سرودن شاهنامه کرد، لذا دواشکال مطرح می‌شود. اولاً فردوسی در این زمان حدود ۴۰ سال داشت و جوان نبود و ثانیاً هنوز شاهنامه را آغاز نکرده بود که به اسلوب حماسی معروف شده باشد، مگر آنکه بگوییم به صورت پراکنده داستان‌هایی را منظوم کرده بود. به نظر من اگر کسی در اینجا هم پهلوانی را زبان پهلوی در نظر بگیرد بلااشکال است. (ص ۱۷۳)

اگر «پهلوانی» را در اینجا «زبان پهلوی» بدانیم، بیت معنای درستی نخواهد داشت؛ زیرا در این صورت دوست فردوسی به او می‌گوید تومی توانی به زبان پهلوی سخن بگویی، در حالی که فردوسی اگر هم با زبان پهلوی آشنایی داشته هرگز در حد تکلم یا نوشتن به این زبان نبوده است. از این رو همان معنای «فارسی دری کهن» یا «شیوه پهلوانی» که خودشان هم اشاره کرده‌اند درست است و اشکالات مورد نظر ایشان نیز با این دو معنای رفع می‌شود. «جوان» خوانده شدن فردوسی در حدود چهل سالگی به منظور تشویق و انگیزه‌یابی وی برای آغاز کار سنگین و طولانی شاهنامه‌سرایی از سوی مهربان دوست اوست و «سخن گفتن پهلوانی» به معنای «نظم روایات حماسی» چنان‌که توجه کرده‌اند ناظر بر داستان‌هایی است که او به احتمال فراوان پیش از آغاز رسمی سرایش شاهنامه به نظم کشیده بود.

۲۶. محقق ارجمند بر پایه این بیت از داستان اسکندر و آب حیات در شرف‌نامه نظامی: «در این فصل فتح ز نوتا کهن / ز تاریخ دهقان سرایم سخن» معتقدند نظامی «به شاهنامه هم تاریخ دهقان می‌گوید...؛ زیرا تاریخ یافتن آب حیات را بنا به روایت شاهنامه شرح می‌دهد. (ص ۱۷۵) در این بیت چنان‌که بعضی شارحان اسکندرنامه هم نوشته‌اند «دهقان» به معنای «ایرانی»<sup>۴۴</sup> و منظور از «تاریخ دهقان» گزارش ایرانی داستان آب زندگانی است. این گزارش روایت شاهنامه نیست؛ زیرا در جزئیات با آن تفاوت‌هایی دارد و نمی‌توان گفت نظامی روایت ایرانی داستان اسکندر و آب حیات را از شاهنامه نقل کرده است.

۲۷. نوشته‌اند: «در مقدمه داستان بیژن و منیژه نکته‌ای که جلب نظر می‌کند این است که یار او (همسر یا کنیز) از کتابخانه فردوسی ظاهراً یک متن پهلوی می‌آورد و می‌خواند. ماگالی تودوآ می‌گوید فردوسی که در به در دنبال منابع بوده است، چگونه از وجود آن کتاب در خانه خود بی‌خبر بوده است؟ من برعکس او می‌گویم اصلاً چرا در کتابخانه او متنی به زبان پهلوی بوده است» (ص ۱۷۸). درباره مقدمه داستان بیژن و منیژه و استنباط‌های گوناگون از آن حتماً باید به این نکته توجه داشت که با قطعیت نمی‌توان گزارش این مقدمه را لزوماً واقعی / تاریخی دانست و احتمال دارد صرفاً خیال‌پردازی و تصویرسازی شاعر باشد.<sup>۴۵</sup>

۲۸. در این بیت از مقدمه داستان رستم و اسفندیار:

نگه سحرگاه تا بشنوی ز بلبل سخن گفتن پهلوی

درباره انتساب «سخن گفتن پهلوی» به «بلبل» نوشته‌اند:

وجه شبه ظاهراً گنگ بودن پیام یا کهن بودن پیام یا محزون بودن آن است. (ص ۱۷۸)

۴۴. رک به: نظامی گنجوی، شرف‌نامه، تصحیح دکتر برات زنجانی، ص ۵۸۲.

۴۵. در این باره رک به: محمدعلی اسلامی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ص ۵۴؛ ابوالفضل خطیبی، «بیژن و منیژه»، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، ص ۴۰۷.

ظاهراً رود مراد است، اما کدام رود را می‌گوید؟  
(ص ۱۸۷، زیرنویس ۱)

در اینجا لازم نیست در پی یافتن نام رودی خاص در منطقهٔ زندگی فردوسی باشیم و منظور از مصرع نخست بیت دوم فراگیر شدن برف سنگین و پوشاندن همه جا (اعم از رود و صحرا و باغ) است.

۳۱. در مبحث «پیری فردوسی» نوشته‌اند: فردوسی داستان‌ها را منفرداً می‌سرود و سپس در جای مناسب خود قرار می‌داد. (ص ۱۸۹)

به نظر نگارنده این نظر برای سراسر شاهنامه و همهٔ داستان‌های آن پذیرفتنی نیست؛ زیرا فردوسی پس از به دست آوردن شاهنامهٔ ابومنصوری از حدود سال ۳۷۰ تا ۳۸۴ ق مشغول نظم این متن بوده و طبقاً روایت‌های آن را به ترتیب و توالی سروده است و ساختار اصلی شاهنامه را همین متن یا به عبارت دیگر تدوین اول شاهنامه تشکیل می‌دهد، اما در تدوین دوم (۳۸۴-۴۰۰ ق) داستان‌هایی را که احتمالاً پیش از آغاز نظم رسمی شاهنامه سروده بود و نیز روایت‌هایی را که بر اساس منابع دیگر در این شانزده سال به نظم درآورده بوده در جای جای شاکلهٔ نخستین شاهنامه گنجانده و متن کنونی حماسهٔ ملی ایران را به وجود آورده است.

۳۲. در اشاره به آثار دیگر فردوسی غیر از شاهنامه نوشته‌اند: موضوع مهم دیگر یوسف و زلیخاست که در تمام منابع قدیم به اسم اوست و فقط در دوران معاصر است که در آن شک کرده‌اند و البته کسانی هم تأیید کرده‌اند. (ص ۲۰۱)

چون کتاب دکتر شمیسا مورد مراجعه و استناد خوانندگان بسیاری قرار می‌گیرد پیشنهاد می‌شود که دربارهٔ یوسف و زلیخا منسوب به فردوسی به جای اظهار نظر تردیدآمیز، طبق دلایل موجود قاطعانه از رد این انتساب سخن گفته شود تا احیاناً بعضی خوانندگان این کتاب گرفتار شک و سؤال و یا نتیجه‌گیری‌های غیرعلمی نشوند. یوسف و زلیخا بر پایهٔ سه دلیل استوار بی‌گمان از فردوسی نیست. یکی اینکه برخلاف نوشتهٔ ایشان در منابع کهن و حتی افسانه‌ای مربوط به فردوسی و شاهنامه تا سال ۸۲۸ ق هیچ نامی از این اثر نیست و ناگهان در ظفرنامهٔ شرف‌الدین علی یزدی و سپس با تفصیل در مقدمهٔ شاهنامهٔ بایسنقری، یوسف و زلیخا سرودهٔ فردوسی معرفی شده است.<sup>۴۸</sup> ثانیاً ویژگی‌های سبکی این منظومه

۴۸. در این باره رک به: محمدامین ریاحی، فردوسی، ص ۱۴۶-۱۵۲؛ همو، «یوسف و زلیخا چگونه به نام فردوسی بسته شد؟»، چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران، ص ۲۲۵-۲۳۳.

در ادب فارسی غیر از بیت شاهنامه چند بار دیگر نیز نغمهٔ بلبل به خواندن به زبان پهلوی یا زمزمهٔ موبدان تشبیه شده است<sup>۴۶</sup> و این محتملاً از آن روی بوده که چهجهٔ بلبل را به آهنگ و شیوه‌ای می‌دانستند که موبدان زرتشتی اوستا، زند و دعاهای دین خویش را به آن صورت ملحون می‌خوانده‌اند،<sup>۴۷</sup> لذا وجه شبه این همانندی (نغمهٔ بلبل به سخن گفتن پهلوی) آهنگین و دلنواز بودن است.

۲۹. در بخش «عرب‌ستیزی فردوسی» می‌خوانیم: خسرو پرویز که به قصد آشتی به سوی بهرام چوبینه رفته بود وقتی بی‌اعتنایی او را می‌بیند می‌گوید: «حتی تازیان هم چنین نیستند و تازی را در مقام پست‌ترین اقوام و پارسی را در مقام شریف‌ترین اقوام ذکر می‌کند:

چو مهمان به خوان تو آید ز دور  
تو دشنام سازی به هنگام سر  
نه تازی چنین کرد و نه پارسی  
اگر بشمری سال صد بار سی  
(ص ۱۸۴)

از این دو بیت هیچ نکته‌ای دربارهٔ خوارداشت اعراب و تجلیل ایرانیان بر نمی‌آید و منظور از بیت دوم این است که اگر تاریخ سه‌هزار سالهٔ اعراب و ایرانیان را بررسی کنیم خواهیم دید که در میان آنها هیچ کجا به مهمان توهین نشده است. در این دو بیت نه تنها ایرانیان برتر از اعراب دانسته نشده‌اند، بلکه حرف ربط تسویهٔ «نه»، هم پایگی آنها را در موضوع مورد بحث (احترام به مهمان) نشان می‌دهد.

۳۰. برآمد یکی ابرو شد تیره ماه  
همی تیر بارید ز ابر سیاه  
نه دریا پدید و نه دشت و راغ  
نبینم همی در هوا پر زاغ

در زیرنویس دربارهٔ «رود» در بیت دوم نوشته‌اند:

۴۶. برای نمونه:  
بلبل ز شاخ سرو به گلپانگ پهلوی  
معنوی (دیوان حافظ، ص ۳۶۶)  
بلبل اندر باغ هر شب با زبان پهلوی  
داران شب (دیوان سروش اصفهانی، ج ۱، ص ۳۸)  
چون محوسان، بلبل از ذوق که دارد زمزمه؟  
چون عروسان گلین از بهر که بندد گوشوار؟  
(دیوان قاتی، ص ۳۸۴)  
۴۷. رک به: محمداعلی اسلامی ندوشن، داستان داستان‌ها، ص ۲۵۰.

کنون بازگردم به گفتار سرو  
فروزنده سهل ماهان به مرو

دکتر شمیسا پس از ذکر بیت دوم نوشته‌اند:

از این سهل ماهان هیچ اطلاعی در دست  
نیست، لذا بهتر است صدر ماهان بگوئیم. (ص  
۲۰۹)

در این باره باید به دو نکته توجه کرد. یکی اینکه «صدر ماهان»  
به جای «سهل ماهان» در هیچ یک از نسخه‌های معتبر شاهنامه  
نیست. ثانیاً «سهل ماهان» همان احمد سهل مذکور در بیت  
نخست است و او از دهقانان و سرداران ایرانی در اواخر حکومت  
صفاری و اوایل دوره سامانی بود که آگاهی‌هایی درباره وی در  
تاریخ گردیزی و الکامل ابن اثیر آمده است.<sup>۴۹</sup>

۳۶. در گزارش ساختن ایوان مداین آمده است:

چنین گفت روشندل پارسی  
که بگذاشت با کام دل چارسی

محقق گرامی در معنای بیت نوشته‌اند:

یعنی نابینایی که ۱۲۰ ساله است. (ص ۲۱۰)

«روشن دل» به معنای «نابینا» از کاربردهای معاصر است و در  
شاهنامه و متون قدیمی فارسی به معنای «دانا و بصیر» به کار رفته<sup>۵۰</sup>  
و در اینجا هم به همین معناست: دانایی ایرانی که صدویست  
ساله است.

۳۷. نوشته‌اند: سنت نقالی هم پیش از اسلام بوده است و هم  
بعد از اسلام. فرخی سیستانی گوید: «ز شاهان چون او کس نپرورد  
چرخ / شنیدستم این من ز شهنامه خوان». (ص ۲۲۲)

نکته مربوط به سابقه نقالی درست است، ولی در این باره نمی‌توان  
به بیت مذکور از فرخی استناد کرد؛ چون در آنجا به «شهنامه خوان»  
اشاره شده است نه «نقال» و می‌دانیم که «شاهنامه خوانی» و  
«نقالی» متفاوت است. «شاهنامه خوان» کسی است که ابیات  
منظوم فردوسی را از روی متن شاهنامه می‌خواند و «نقال»  
داستان‌های پهلوانی (از شاهنامه و منابع دیگر) را به نثر و از حافظه  
روایت می‌کند.

۵۵. برای دیدن این آگاهی‌ها و اطلاع از هویت و سرگذشت وی، رک: ابوالفضل خطیبی؛  
«احمد بن سهل»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، صص ۷۳۲ و ۷۳۳.

۵۶. رک: حسن انوری (سرپرست)؛ فرهنگ بزرگ سخن، ذیل ماده «روشن دل»؛ علی اکبر  
دهخدا؛ لغت نامه، ذیل همان ماده.

با سخن فردوسی در شاهنامه متفاوت و بسیار فراتر از آن است.<sup>۴۹</sup>  
سوم اینکه همه نسخه‌های یوسف و زلیخاکه در آن به نام فردوسی  
نیز به عنوان سراینده متن اشاره شده باشد، متأخر و مربوط به قرن  
یازده و بعد از آن است. یوسف و زلیخای نسبت داده شده، به  
فردوسی در اصل سروده شاعری با تخلص شمس است که آن را  
در سال ۴۷۶ برای شمس الدوله طغانشاه پسر آلپ ارسلان سروده  
است.<sup>۵۰</sup>

۳۳. در بخش «عظمت فردوسی» نوشته‌اند: عظمت و شکوه  
فردوسی به نحوی است که تاکنون هیچ کس به خود جرئت  
جسارت به او نداده است. (ص ۲۰۲)

در تاریخ فرهنگ و ادب ایران غیر از اهانت‌های بعضی معاصران  
به فردوسی و شاهنامه، متأسفانه در گذشته هم نمونه‌هایی از  
این‌گونه جسارت‌ها دیده می‌شود. از جمله مدیحه‌پردازانی مانند  
معزی، فردوسی را به گفتن دروغ‌های بیهوده متهم کرده‌اند<sup>۵۱</sup> و انوری  
از «نقصان فردوسی» یاد کرده<sup>۵۲</sup> و آشوب هندی حکیم طوس را «مغ  
مغ‌نسب» و «گبر آتش پرست» خوانده است.<sup>۵۳</sup>

۳۴. اینکه در بحث «منابع شاهنامه» نوشته‌اند: فردوسی «از  
منابع شفاهی هم استفاده کرده است»، (ص ۲۰۷) به رغم تکرار  
در تحقیقات برخی محققان و اصرار دو پژوهشگر آمریکایی بر  
آن اثبات شدنی نیست و قراین و ادله متعدّد نشان می‌دهد که  
فردوسی فقط از مآخذ / مآخذ کتبی برای نظم شاهنامه استفاده  
کرده است.<sup>۵۴</sup>

۳۵. در دیباچه داستان رستم و شغاد فردوسی از شخصی به نام  
آزاد سرو نام برده که نزد احمد سهل در مرو بوده است:

یکی پیر بُد نامش آزاد سرو  
که با احمد سهل بودی به مرو

۴۹. در این باره رک به: حافظ محمودخان شیرانی، «یوسف و زلیخای فردوسی»، در  
شناخت فردوسی، صص ۲۲۲-۳۰۳.

۵۰. رک به: مجتبی مینوی، فردوسی و شعرا، صص ۹۵-۱۲۵.

۵۱. من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ  
از کجا آورد و بیهوده چرا گفت  
آن سمر. (دیوان امیرمعزی، صص ۲۴۷)

۵۲. در کمال بوعلی نقصان فردوسی نگر هر کجا آمد شفا شهنامه گوهرگز مباحث  
(دیوان انوری، ج ۲، صص ۶۵۹)

۵۳. برای دیدن ابیات رک به: محمّد امین ریاحی، سرچشمه‌های فردوسی شناسی، صص  
۴۶۴-۴۶۶.

۵۴. برای تفصیل در این باب برای نمونه رک به: محمود امیدسالار، «در دفاع از فردوسی»،  
نامه فرهنگستان، صص ۱۲۰-۱۴۰؛ جلال خالقی مطلق، «در پیرامون منابع فردوسی»،  
ایران شناسی، صص ۵۱۲-۵۳۹؛ ابوالفضل خطیبی، «جدل‌های جدید درباره شاهنامه  
از منظر ادبیات تطبیقی»، نامه ایران باستان، صص ۲۵-۳۷؛ اکبر نحوی، «نگاهی به  
روش‌های ارجاع در منابع در شاهنامه»، نامه فرهنگستان، صص ۳۴-۶۴.

۳۸. فردوسی در دیباچه شاهنامه در گزارش کار سَرایش شاهنامه می‌گوید:

پس از کشته شدنِ دقیقی:

دل روشن من چو بگذشت از اوی سوی تخت شاه جهان کرد روی

که این نامه را دست پیش آورم به پیوند گفتار خویش آورم

(۱۳۶ و ۱۳۵ / ۷ و ۶ / ۱)

دکتر شمیسا نیز مانند چند تن دیگر از محققان بر اساس این دو بیت، از رفتن فردوسی به بخارا برای به دست آوردن منبع منشور کار سخن گفته‌اند، (رک: ص ۲۲۸) ولی باید توجه کرد که در بیت اول فردوسی تصریح می‌کند «دل» من سوی تخت شاه جهان روی کرد؛ یعنی در اندیشه سفر به پایتخت سامانیان بود (نه اینکه این کار اتفاق افتاده باشد) و در ابیات بعد می‌گوید در همان طوس مهربان دوستی نسخه‌ای از شاهنامه ابومنصوری را به او می‌دهد و این یعنی اینکه دیگر نیازی به سفر بخارا نبوده است.

۳۹. به نظر دکتر شمیسا «گاهی قرائنی است که به ما می‌گوید احتمالاً فردوسی از خداینامه پهلوی هم استفاده می‌کرد» (ص ۲۳۱) و «فردوسی احتمالاً خدای نامه پهلوی را هم در دست داشت». (ص ۶۴۲) تصوّر دسترسی فردوسی به متن پهلوی خدای نامه و استفاده از آن به دو دلیل اصلاً محتمل نیست. یکی اینکه در زمان او این متن به صورت منسجم و به اصطلاح بین‌الدفتین موجود نبود و چنان‌که از گزارش خود فردوسی در دیباچه برمی‌آید به صورت پاره و پراکنده در اختیار برخی موبدان بود. ثانیاً حتی اگر خدای نامه پهلوی دوره ساسانی در زمان فردوسی در طوس موجود و در اختیار فردوسی بود، به سبب اینکه احتمالاً پهلوی دانی فردوسی در حد خواندن خط / متون این زبان نبود نمی‌توانست مستقیماً و بی‌ترجمه از آن استفاده بکند.

۴۰. نوشته‌اند: فردوسی که با آن همه دقت از شاهنامه دقیقی یاد می‌کند چرا از شاهنامه ابومنصوری که بنا به فرض ما مأخذ اصلی او بوده به اجمال و ابهام یاد کرده است. اگر ملاحظات سیاسی در کار بود می‌توانست در تحریر نهایی جبران مافات کند. اتفاقاً هم نام محمد (محمد بن عبدالرزاق) و هم پسرش منصور در بحر متقارب می‌گنجد. (ص ۲۳۱)

چون تدوین / تحریر دوم شاهنامه به محمود تقدیم و به دربار او فرستاده شده، احتمالاً فردوسی به ملاحظه نقاری که بین خاندان عبدالرزاقیان با خانواده محمود غزنوی وجود داشته است،<sup>۵۷</sup> نام ابومنصور و پسرش را در دیباچه به تصریح نیاورده است و در واقع اوضاع سیاسی زمانه و دربار را در نظر گرفته.

۴۱. در معرفی تاریخ غرالسیر نوشته‌اند: در مورد شباهت شاهنامه فردوسی با غرالسیر هم جای تأمل است. بین این دو کتاب شباهتی نیست جز شباهت‌هایی که در همه کتب تاریخ ایران باستان کهن است، بلکه تفاوت‌ها بسیار چشمگیر است. (ص ۲۳۲)

این نکته دقیق نیست و در پژوهشی که به مقایسه کامل غر ثعالبی با شاهنامه فردوسی پرداخته مشابهات فراوانی (حدود شصت درصد) میان این دو متن نشان داده و با جدول و آمار اثبات شده است.<sup>۵۸</sup>

۴۲. در داستان بیژن و منیژه گرگین درباره گم شدن بیژن می‌گوید:

از او بازگشتم چنین ناامید که گور ژیان بود دیو سپید

۵۷. در این باره رک به: سید محمد دبیرسیاقی، زندگی نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، ص ۳۹ و ۴۰؛ محمد محیط طباطبایی، «ابومنصور محمد بانی نظم شاهنامه»، فردوسی و شاهنامه، ص ۲۲۳.

۵۸. رک به: عباس پریش روی، برابر نهاد شاهنامه فردوسی و غرالسیر ثعالبی، صفحات مختلف به ویژه ص ۶۰۰.

دکتر شمیسا طبق این بیت نوشته اند:

حال آنکه دیوسپید قبلاً در هفت خوان در پادشاهی کاووس به دست رستم کشته شده بود. پس معلوم است که فردوسی بیژن و منیژه را قبلاً سروده و بعداً در این قسمت شاهنامه قرار داده است. (ص ۲۴۰)

ذکر نام «دیوسپید» در این بیت جنبه بلاغی / تصویری دارد و فردوسی از زبان گرگین گوری را - که در داستان دروغین او بیژن به دنبالش می رود - در مهابت به «دیوسپید» تشبیه کرده است، لذا منظور در اینجا حضور دیوسپید و کشته شدن یا نشدن او در روند و ترتیب داستانی شاهنامه نیست که مستند نتیجه گیری درباره تقدیم و تأخیر زمان نظم داستان بیژن و منیژه باشد.

۴۳. پس از گزارش نظم کلیله و دمنه از سوی رودکی فردوسی گفته:

بدان کوسخن راند آرایش است چو ابله بود جای بخشایش است

دکتر شمیسا این بیت را چنین معنا کرده اند:

بدان کوسخن راند کنایه از رودکی است، می گوید جای تقدیر دارد، اما برای آن ابلهی که او را آزد (مثلاً کور کرد) باید بخشایش نمود. (ص ۲۴۴)

پیشنهاد می شود این بیت را بدون اشاره به شخصی خاص (رودکی) به صورت کلی و عام معنا کنیم: سخن (منظومه) برای ناظم آن مایه زینت است و بر کسی که نسبت به این گونه سخن و ارزش های آن نادان و نا آشنا باشد باید ترحم کرد. در مصراع دوم هیچ قرینه ای برای اشاره به آزدن رودکی وجود ندارد.

۴۴. فردوسی در خطبه کوتاه و دوازده بیتی داستان خسرو و شیرین ضمن اشاره به ارزش ادبی شاهنامه از بی توجهی محمود به این اثر به سبب حسادت بدگویان گله کرده و از برادر سلطان خواسته است تا هم خود او به شاعر صله بدهد و هم با میانجی گیری نظر محمود را درباره کتاب تغییر دهد.<sup>۵۹</sup> محقق ارجمند با توجه به موضوع این بیت ها به این نتیجه رسیده اند که فردوسی «داستان خسرو و شیرین را بعدها اضافه کرده است، یعنی بعد از اینکه شاهنامه را به محمود داده بود». (ص ۲۴۵)

به نظر نگارنده محتمل ترین این است که فقط مقدمه دوازده بیتی مذکور را از افزوده های بعد از فرستادن شاهنامه به غزنه بدانیم. دو قرینه مؤید این گمان است. یکی اینکه منطقیاً فردوسی باید تدوین دوم و نهایی شاهنامه را به صورت کامل و پس از همه اصلاحات و اضافات به دربار محمود فرستاده باشد و بسیار بعید است که بعد از این کار دوباره داستان یا داستان هایی جدیدی بر متن افزوده باشد. ثانیاً اگر این خطبه را از آغاز داستان خسرو و شیرین حذف بکنیم، آخرین بیت روایت پیشین با نخستین بیت متن خسرو و شیرین پیوند معنایی کامل دارد و این نشان می دهد که دوازده بیت مقدمه بعدها بین این دو بیت گنجانده شده است. این دو بیت را می آوریم:

کنون داستان کهن نو کنیم سخن های شیرین و خسرو کنیم  
(۳۳۷۱/۱۰۱۱/۲)

چنین گفت داننده دهقان پیر که دانش بود مرد را دستگیر  
(۳۳۸۴/۱۰۱۲/۲)

۵۹. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، پیرایش دکتر جلال خالقی مطلق، ج ۱۰۱۲، ۳۳۷۲-۳۳۸۳.

همان معنای اصلی و اصطلاحی‌اش بدانیم که بارها در شاهنامه به کار رفته و هر دو وجه اهریمنی و اهورایی آن نیز مورد نظر بوده است. در این بیت قرینه‌ای نیست که «پری» را به جای معنای پرکاربردش در شاهنامه «جن» بدانیم که لغت و موجودی عربی است، اما در مقابل یک بار دیگر که در شاهنامه سروش در عالم واقع رخ می‌نماید به «پری» تشبیه و باز با این واژه توصیف شده است:

یکایک بیامد خجسته سروش  
بسان پری پلنگینه پوش  
(۲۹ / ۱۲ / ۱)

۴۷. در بحث از نمودهای آیین مهر در شاهنامه می‌خوانیم:

آن داستان فرارکردن خسرو پرویز به غار و ظاهرشدن سروش و نجات دادن او از چنگ بهرام چوبینه ... هم نشان مهری بودن اوست؛ زیرا مهر در غار متولد می‌شود (و خسرو با نجات از مرگ مسلم، گویی به تولد دوباره رسیده است) و نیز مهر به صورت سروش ظاهر می‌شود، لذا در حقیقت مهر او را نجات داد. کسانی که این داستان را ساخته‌اند مقام خسرو را به لحاظ دین مهری بالا برده‌اند. (ص ۴۳)

به نظر نگارنده این تأویل محتمل نیست؛ چون داستان مذکور در محیط زرتشتی عصر ساسانی ساخته شده و سروش نیز از ایزدان و فرشتگان نامدار زرتشتی است. به همین دلیل روایت ظهور سروش و رهایی‌دن خسرو پرویز را باید از منظر سنت مزدیسنی و کوشش برای نشان دادن اهمیت و حقانیت آن در منبع / منابع شاهنامه دید و تحلیل کرد. بنا بر همین فضای زرتشتی نمود یافته در جهان شاهنامه - حتی پیش از زمان زرتشت - در دوره گیومرث نیز یک بار سروش پدید می‌آید.

۴۸. در فصل «دین‌های کهن ایران» ذیل بخش «اسلام» نوشته‌اند: در شاهنامه از اسلام چندان خبری نیست و حتی یک بار هم از الله اسم نبرده است اما دو سه جا اسم محمد (ص) و علی (ع) را برده است که آن هم از نظرات متن مشکوک است. از قرآن و آیات آن هیچ خبری نیست. (ص ۴۶)

دربارهٔ این جملات چند نکته عرض می‌شود:

۱. در شاهنامه واژه «الله» نیامده اما ترکیب «الله اکبر» هست:

۴۵. فردوسی در مقدمهٔ پادشاهی گشتاسپ و پیش از نقل ابیات دقیقی، در ستایش سلطان محمود گفته است:

شهنشاه محمد گیرنده شهر  
ز شادی به هرکس رسانیده بهر  
از امروز تا سال هشتادوپنج  
بکاهدش رنج و ببالدش گنج  
(۲ / ۳۹ / ۵ و ۶)

دکتر شمیسا با تغییر «از امروز» به «ز نوروز» در بیت دوم در توضیح آن نوشته‌اند:

در ماه صفر سال ۳۸۴ مقارن با نوروز شاهنامه را تمام کرده بود به نام محمود کرد. (ص ۲۵۴)

نخست اینکه «ز نوروز» ضبط دو نسخه است و غالب دست‌نویس‌ها<sup>۶۰</sup> و شاهنامهٔ مورد استفادهٔ ایشان - چنان‌که در زیرنویس هم یادآوری کرده‌اند - «از امروز» دارند. ثانیاً این بیت دربارهٔ پایان تدوین اول شاهنامه نیست، بلکه به احتمال فراوان ناظر بر نبرد محمود (به همراه پدرش سبکتکین و طاهربن خلف صفاری) با سیمجوریان در ده اندرخ در طوس و نزدیک محل زندگی فردوسی در سال ۳۸۵ ق است که با پیروزی در آن سپهسالاری خراسان از طرف سامانیان به سیف‌الدوله محمود غزنوی می‌رسد.<sup>۶۱</sup> فردوسی در این ابیات که در تدوین دوم شاهنامه بر آغاز هزار و چند بیت دقیقی افزوده با ذکر دقیق سال سیصد و هشتادوپنج، به این موضوع مهم در زندگی سیاسی محمود توجه کرده است.

۴۶. در نبرد بهرام چوبین با خسرو پرویز هنگامی که خسرو پرویز به تنهایی در برابر بهرام گرفتار می‌شود و غاری نیز پیش روی اوست به یزدان می‌نالد و در این زمان سروش ظاهر می‌شود و دست او را می‌گیرد و از مهلکه می‌رہاند. بهرام چوبین با دیدن این صحنه می‌گوید:

برآنم که جنگم کنون با پری است  
براین بخت تیره بیاید گریست

دکتر شمیسا در این بیت «پری» را به معنای «جن» دانسته‌اند، (رک به: ص ۳۳۳) ولی با توجه به فضای پیش از اسلام داستان و اطلاق واژه «پری» برای زد سروش پیشنهاد می‌شود این لفظ را در

۶۰. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکاران، ج ۵، ص ۷۶، زیرنویس ۱.

۶۱. برای آگاهی بیشتر رک به: مهدی سیدی، سرایندهٔ کاخ نظم بلند، ص ۸۶-۸۸.



چولشکرسوی آب حیوان گذشت  
خروش آمد الله اکبر ز دشت  
(۱۳۶۶ / ۳۱۹ / ۲)

۲. نام پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع) در بیت‌هایی آمده که به لحاظ تصحیح متن هیچ تردیدی در اصالت آنها نیست و آنها را باید قطعاً از خود فردوسی دانست. مثلاً:

محمّد بدو اندرون با علی  
همان اهل بیت نبی و وصی  
(۱۰۱ / ۵ / ۱)

۳. هر چند قلمرو موضوعی شاهنامه مربوط به ایران پیش از اسلام است و بسیاری از حکم و جملات و اشارات متون پهلوی به واسطه منبع / منابع فارسی فردوسی به اثر او راه یافته است، به دلیل مسلمانی و شیعه مذهبی خود سراینده تأثیر آیات و احادیث نیز در شاهنامه مشهود است و پیش‌تر محققان در این باره بحث کرده و شواهد گوناگونی را نشان داده‌اند<sup>۶۲</sup> که قابل انکار نیست. برای نمونه:

دو گیتی پید آمد از کاف و نون  
چرا نی به فرمان او در نه چون  
(۴۲۲ / ۲۶۲ / ۲)

برگرفته از آیه:

اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُوْلَ لَهُ كُنْ فَيَكُوْنُ. (یس / ۸۲)

یا:

بدو گفت شاه این نه تیر من است  
که پیروزگر دستگیر من است  
(۱۳۶۵ / ۵۳۶ / ۲)

مشابه آیه:

وَ مَا رَمَيْتْ اِذْ رَمَيْتْ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی. (انفال / ۱۷)

۴۹. در بحث «حجاب زنان» نوشته‌اند:

گردویه خواهر بهرام گور با او در میدان جنگ  
است و نیز برای سران نطق می‌کند و لذا محجبه  
نیست، ولی فردوسی می‌گوید:

چو از پرده گفت برادر (بهرام) شنید

۶۲. در این باره و برای دیدن مهم‌ترین منابع رک به: سجّاد آیدنلو، دفتر خسروان، ص ۲۳۱-۲۳۵.

برآشفت وز کین دلش بردمید. (ص ۵۰۸)

در اینجا «برده» به معنای «حجاب و پوشش» گردیده نیست، بلکه منظور سراپرده و اندرونی است که خواهر بهرام چوبینه در آنجا نشسته و از پس آن گفتگوهای برادرش را می‌شنود. دو بیت بالاتر از بیت یادشده دقیقاً همین معنا و دریافت را تأیید می‌کند:

پس پرده نامور پهلوان  
یکی خواهرش بود روشن‌روان  
(۱۵۵۷ / ۸۶۲ / ۲)

۵۰. پس از طرح این حدس که فرنگ‌رسین اوستایی در روایات ایرانی و شاهنامه به صورت دو شخصیت افراسیاب و فریگیس ظاهر شده است، نوشته‌اند:

این پدیده «تقسیم» بسیار جالب است و تاکنون کسی به آن توجه نکرده است که گاهی برعکس ادغام که چند نفر یک نفر می‌شوند، ممکن است یک نفر چند نفر شود. (ص ۵۳۷)

تقسیم، شکستگی یا کسر شخصیت موضوعی است که پیش‌تر چند تن از محققان اسطوره و حماسه بدان توجه کرده و نمونه‌هایی آورده‌اند. از جمله تبدیل لقب / صفت اوستایی گرشاسپ یعنی «نریمان» به شخصیتی مستقل و «سام» نام خاندان او به صورت پهلوانی دیگر که هر دو از نژاد وی هستند<sup>۶۳</sup> یا دگرگشت «مرداس» - که بنا بر فرضیه‌ای احتمالاً در اصل صفت ضحاک و به معنای «مردم‌خوار» است - به پدر او.<sup>۶۴</sup>

۵۱. با ارجاع به نظر کریستن سن در کتاب کیانیان نوشته‌اند: «نام رستم در ایاتکار زریران به صورت یک اسم عام به معنی دلیر است» و افزوده‌اند:

این سام در مآخذ دیگر پهلوی که مشتمل بر روایات مذهبی هستند دیده نمی‌شود. (ص ۶۳۷)

نظر کریستن سن درست نیست و رستم در یادگار زریران به صورت

۶۳. رک به: بهمن سرکاراتی، «بازشناسی بقایای افسانه‌گرشاسپ در منظومه‌های حماسی ایران»، سایه‌های شکاز شده، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

۶۴. رک به: محمود امیدسالار، «ضحاک پسر مرداس یا ضحاک آدم‌خوار؟»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، ص ۴۴-۵۴. درباره موضوع «تقسیم» همچنین رک به: سجّاد آیدنلو، «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی»، از اسطوره تا حماسه، ص ۴۱-۴۳؛ مهرداد بهار، «درباره اساطیر ایران»، جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۴۲؛ همو، «سخنی چند درباره شاهنامه»، همان‌جا، ص ۸۰.

اسم خاص به کار رفته است.<sup>۶۵</sup> ضمناً نام رستم غیراز یادگار زریبان، درخت آسوریگ و بندهش در چند متن پهلوی دیگر هم آمده است از جمله: آمدن شاه بهرام ورجاوند، آفرین بزرگان و پیمان کدخدایی.<sup>۶۶</sup>

۵۲. پس از اشاره به «گوشوار» به عنوان یکی از نشانه‌های شاهان نوشته‌اند:

من در نقش‌ها و سگه‌ها در گوش شاه ندیدم. (ص ۶۷۷)

در ایران باستان مردان نیز از گوشواره برای زینت دادن خود و نمودن تشخص و مهتری استفاده می‌کردند و در سنگ‌نگاره‌های هخامنشی تخت جمشید، کاسه‌های اشکانی و مکشوفات باستان‌شناختی دورهٔ ساسانیان، هم شاهان و هم دیگر مردان با گوشواره دیده می‌شوند.<sup>۶۷</sup>

۵۳. در مبحث «لغات در معانی کهن» نوشته‌اند:

حافظ دفتر را به معنی قرآن به کار برده است:

بشوی اوراق اگر هم درس مایی که علم عشق در دفتر نباشد

(ص ۶۹۰)

معنی کردن «دفتر» به «قرآن کریم» در این بیت حافظ تأویل بسیار غریبی است و اصلاً پذیرفتنی نیست. «دفتر» در اینجا در همان معنای معروف «کتاب» به کار رفته و منظور حافظ از آن علوم ظاهری و مدرسی است که عشق را نمی‌توان در آنها یافت و باید شست و سوخت و به خاک سپردشان.<sup>۶۸</sup>

۵۴. در بیتی از داستان هفت‌خان رستم، رخس با صفت «سراینده» خوانده شده است:

تهمن به رخس سراینده گفت که با کس مکوش و مشو نیز جفت

(۳۳۴ / ۲۱۲ / ۱)

دکتر شمیسا با اشاره به این کاربرد نوشته‌اند:

برخی آن را شیبه‌زن معنی کرده‌اند. (ص ۶۹۲)

«سراینده» برای رخس به معنای «شنونده»<sup>۶۹</sup> و مجازاً «مطیع» است.<sup>۷۰</sup> در احتمالی دیگر ممکن است با srāyīdan پهلوی به معنای «حمایت‌کردن» مرتبط و به معنای «نگهبان، محافظ و حامی» باشد.<sup>۷۱</sup>

۵۵. برای اغراق در شاهنامه این دو بیت شاهد آورده شده:

زگرد سواران در آن پهن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت

فرورفت و بررفت روز نبرد به ماهی نم خون و برماه گرد (ص ۷۴۹)

این دو بیت با اینکه در بیشتر نسخه‌های شاهنامه هست، به دلیل نبودن در برخی از قدیمی‌ترین

۶۵. برای نمونه رک به: یادگار زریبان، ترجمهٔ دکتریحیی ماهیارنوازی، ص ۵۲؛ یادگار زریبان، برگردان دکتر ژاله آموزگار، ص ۲۰؛ بیژن غیبی، دوازده متن باستانی، ص ۱۴۱.

۶۶. رک به: بیژن غیبی، همان، ص ۳۷۱، ۱۹۸ و ۳۷۲.

۶۷. برای دیدن تصاویر مربوط رک به: مهرآسا غیبی، هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی، ص ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۳۱، ۲۳۲ و ۲۳۳؛ همو، ۳۵۰۰ سال تاریخ زیورآلات اقوام ایرانی، ص ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۱۵ و ۲۱۷.

۶۸. برای توضیح این بیت در شرح دیوان حافظ برای نمونه رک به: سعید حمیدیان، شرح شوق، ج ۳، ص ۲۱۸؛ ابراهیم قیصری، یک نکته از این معنی، ج ۱، ص ۴۸۲ و ۴۸۳؛ حسینعلی هروی، شرح غزل‌های حافظ، ج ۱، ص ۶۷۴-۶۷۶.

۶۹. رک به: علی رواقی، «شاهنامه را چگونه باید خواند؟»، نامهٔ انجمن، ص ۱۲.

۷۰. رک به: جلال خالقی مطلق، یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم، ص ۴۲۱.

۷۱. رک به: ابوالقاسم فردوسی، داستان بیژن و منیژه از شاهنامه، ص ۳۷۲.

دست‌نویس‌ها (مانند فلورانس و سن ژوزف) و مغایرت شیوه اغراق در آنها با سبک فردوسی الحاقی است<sup>۷۲</sup> و پیشنهاد می‌شود به جای آنها نمونه‌های دیگری برای مبالغه‌های شاهنامه آورده شود.

۵۶. در بحث «سمبل» این دو بیت معروف را از دیباچه شاهنامه آورده:

تو این را دروغ و فسانه مدان      به رنگ فسون و بهانه مدان  
از او هرچه اندر خورد با خرد      دگر برره رمز و معنی برد

و درباره مصراع دوم بیت دوم نوشته‌اند:

در برخی از نسخ: دگر برره رمز معنی برد و امروز معمولاً همین طور می‌خوانند، اما باید به او عطف خواند. (ص ۷۵۰)

«برره رمز و معنی برد» با «و» عطف فقط ضبط دو نسخه است<sup>۷۳</sup> و سایر دست‌نویس‌ها «برره رمز معنی برد» دارند و همین وجه درست است و معنای محصلی دارد. «رمز و معنی» غیر از نداشتن پشتوانه نسخ به لحاظ معنایی نیز دقیق و دستورمند نیست.

۵۷. در مقدمه داستان رستم و اکوان دیومی خوانیم:

خردمند کاین داستان بشنود      به دانش گراید بدین نگرود  
(۱۷ / ۶۳۱ / ۱)

دکتر شمیسا در دو جا «بدین» را در مصراع دوم «به دین» خوانده / نوشته و چنین توضیح داده‌اند: ... به لحاظ دینی یعنی اسطوره و تأویل قابل پذیرش است. (ص ۷۵۰، زیرنویس ۲)

و:

... دین مجموعه‌ای از اساطیر و تأویلات و امور اشراقی و ایمانی و شگفت است. (ص ۸۴۳)

در مصراع مذکور «بدین» ارتباطی با «دین» ندارد و ترکیبی از حرف اضافه «بد» و «این» است (به معنای «این») و به «داستان» در مصراع نخست برمی‌گردد. منظور فردوسی این است که انسان خرمدی که داستان اکوان دیورا بخواند با نگاه عقلانی خویش به دانش و خردورزی (منطق) روی خواهد کرد و این داستان را نمی‌پذیرد. بیت بعدی هم مؤید و مکمل این معناست:

ولیکن چو معنی‌اش یادآوری      شوی رام و کوتاه شود داوری  
(۱۸ / ۶۳۱ / ۱)

۵۸. در بحث «ایهام» در شاهنامه می‌خوانیم:

نیا چون گذشت او به شاهی رسید      سرتاج شاهی به ماهی رسید.

خواننده فکرمی‌کند که فردوسی خطا کرده؛ زیرا ماهی زیرزمین است. اما مقصود هلال ماه است در ضمن ماهی هم ماه را به ذهن می‌آورد و هم ضد آن را که ماهی در زیرزمین باشد و در این صورت اصطلاح از ثری تا ثریا به یاد می‌آید. (ص ۷۵۶)

۷۲. برای آگاهی بیشتر رک به: سجاد آیدنلو، دفتر خسروان، ص ۲۰۴ و ۲۰۵؛ جلال خالقی مطلق، یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم، ص ۳۸۰.  
۷۳. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق و همکاران، ج ۱، ص ۱۲، زیرنویس ۴.

«بادگذاران» در ممالک و مسالکِ اصطخری محرف «ایادگارات» است و «ایادگار» واژه‌ای پهلوی به معنای «نوشته و کتاب» است که اصطخری با (ات) عربی جمع بسته. براین اساس «ایادگارات الفرس» در ممالک و مسالک، یعنی «نوشته‌های ایرانیان».<sup>۷۵</sup>

۶۰. در بحث از اصل ایزدین سیاوش نوشته‌اند: می‌توان گفت سیاوش مادر زمینی ندارد. داستانی که در شاهنامه آمده مبهم است و زن ناشناسی که در بیشه‌ای ناگهان پیدا شده مادر اوست. (ص ۸۳۲)

درباره هویتِ مادرِ رازناکِ سیاوش چند فرضیه مطرح شده است. نگارنده حدس می‌زند که شاید او در اصل «پری» در مفهوم پیش زرتشتی این موجودات (یعنی زن ایزدانِ باروری و زاینده‌گی) بوده که طبق قاعده جابه‌جایی در روایت حماسی به شکل انسانی (دختری زیباروی اما بی‌نام) درآمد است، اما نشانه‌ها و قراینی از سرشتِ پریانۀ او همچنان در شاهنامه باقی مانده است.<sup>۷۶</sup>

۶۱. فردوسی در مقدمه داستان رستم و شغاد چند بیتی در مدح محمود آورده است. دکتر شمیسا با توجه به این بیت‌ها نوشته‌اند:

فروسی ممکن است به دلایل متعدّد (از جمله فرار از جزیه) مسلمان شده باشد مثلاً شیعه، اما در این داستان در مدح محمود ابیاتی است که گویا دشمنان او را شیعه دانسته است. ...

همه شهربا من بدین یاورند  
جز آن کس که بددین و بدگورند  
بپیچاند آن را که بیشی کند  
وگر چند بیشی ز پیشی کند

گویا مراد از بیشی ادعای سیادت شیعیان باشد. بددین هم ظاهراً اشاره به اسماعیلیه است. به هر حال کلاً شیعیان مرادند. لذا آن ابیاتی که دال بر شیعی بودن فردوسی است بحث‌انگیز می‌شود. (ص ۸۵۸ و ۸۵۹)

برای اینکه معنای درست ابیات مورد نظر و منظور فردوسی دقیقاً روشن شود، چند بیت مربوط را از مقدمه داستان رستم و شغاد (طبق ویرایش دوم تصحیح دکتر خالقی مطلق) نقل می‌کنیم:

شب و روز خوانم همی آفرین



بیت مذکور از ابیات افزوده است که در یک نسخه (لنینگراد ۷۳۳) بر بخش پادشاهی بهمن الحاق شده و از فردوسی نیست.<sup>۷۴</sup> دیگر اینکه پیشنهاد می‌شود در این بیت الحاقی «ماهی» را «برج ماهی / حوت» از دوازده بروج فلکی و مجازاً «اوج آسمان» معنا کنیم، نه «هلال ماه» چون کاربرد «ماه: قمر» به صورت «ماهی» بسیار غریب است.

۵۹. هرمزد از پسرش خسرو پرویز سه چیز می‌خواهد از جمله:

دگر آنک داننده مردی کهن  
که از شهریاران گزارد سخن (۲ / ۸۸۰ / ۳۱)

دکتر شمیسا نوشته‌اند:

مراد فردوسی از داننده مرد کهن که تاریخ شهریاران را گزارش می‌کرد «یادگزار» است. استخری می‌نویسد: «وقلعه الجص بناحیه ارجان فیها معجوس و بادگذاران الفرس ... بادگذار باید تحریف یادگزار باشد: ایادگزار. ayâd به معنی خاطره است که در ایاتکار زریران هست، یعنی خاطره و یاد زریر». (ص ۷۸۵)

۷۵. در این باره رک به: بیژن غیبی، دوازده متن باستانی، ص ۱۲۵، زیرنویس ۱.

۷۶. برای آگاهی بیشتر رک به: سجّاد آیدنلو، «فرضیه‌ای درباره مادر سیاوش»، از اسطوره تا حماسه، ص ۶۳-۸۷.

۷۴. رک به: ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکاران، ج ۵، ص ۴۷۷، زیرنویس ۷.

بر آن دادگر شهریار زمین  
همه شهر با من بدین باورند  
جز آن کس که بددین و بدگوهرند  
که تا او به تخت کیی برنشست  
در کین و دستِ بدی را بیست  
بپچاند آن را که پیشی کند  
وگر چند پیشی ز پیشی کند  
بیخشد آن را که دارد خرد  
از اندازه روز بنگذرد

(۲ / ۲۰۳ / ۱۶ - ۲۰)

فردوسی می‌گوید که من همواره سلطان محمود را می‌ستایم و همه مردم به غیر از افراد گمراه و بی‌اصل با من در این موضوع موافقت دارند که از زمانی که محمود بر تخت نشست، صلح و نیکی حاکم شده است. او کسانی را که از سرزاده خواهی مدعی برتری جویی هستند در هم می‌کوبد و خردمندان اندازه‌نگه دار را می‌نوازد. چنان‌که ملاحظه می‌شود ابیات در وصف آرامش و ثبات و استیلا سیاسی - نظامی عصر محمود است و هیچ اشاره‌ای به شیعیان و اسماعیلیان ندارد. «پیشی / بیشی‌کنندگان» گردنکشان هستند که محمود آنها را در نبردها سرکوب کرده و «بددینان» کسانی که احياناً نظر فردوسی درباره از بین رفتن کین و بدی با آمدن محمود را نمی‌پذیرند. در باب مسلمان شدن فردوسی به دلایلی از جمله نپرداختن جزیه که اشاره کرده‌اند باید توجه داشت نام اسلامی پدر فردوسی نشان می‌دهد که او در خانواده‌ای مسلمان زاده شده بود و این‌گونه نبوده است که بعداً (در بزرگسالی) تغییر دین داده و از آیین پدری برگشته باشد.

۶۱. یکی دو نکته بسیار جزئی دیگر نیز برای اصلاح در چاپ / چاپ‌های بعدی کتاب ذکر می‌شود:

الف) ارجاع به منابع در زیر نویس‌های صفحات بر اساس نام کتاب‌هاست، اما در فهرست مآخذ با تقدیم نام خانوادگی و نام نویسندگان بر نام کتاب‌ها آمده است که پیشنهاد می‌شود برای آسانی استفاده، یک دست شود.

ب) در صفحات ۸۹، ۱۸۱ و ۴۷۳ نوشتن نشانی سه بیت شاهنامه فراموش شده است.

ج) چند سهوی چاپی در کتاب راه یافته که مهم‌ترین آنها بندهش به جای مینوی خرد در صفحات ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۵۹ و ۵۶۰ و چندگانگی نام کتاب آفتابی در میان سایه‌ای (جشن‌نامه استاد دکتر بهمن سرکاراتی) در (ص ۲۴، ۱۶۰، ۳۳۷، ۵۵۱ و ۵۶۰) است که به صورت‌های: آفتابی در سایه‌ای، در آفتابی در سایه‌ای و سایه‌ای در آفتاب نوشته شده است.

#### کتابنامه

- قرآن کریم؛ ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی؛ چاپ ششم، تهران: دوستان، ۱۳۸۶.
- آموزگار، ژاله؛ «تاریخ واقعی و تاریخ روایی»، زبان، فرهنگ اسطوره؛ چاپ اول، تهران: معین، ۱۳۸۶، ص ۱۸۵-۲۰۰.
- آیدنلو، سجاد؛ «اثبات یکی از بدیهیات شاهنامه‌شناسی»؛ کتاب ماه ادبیات؛ شماره ۸۲ (پیاپی ۱۹۶)، بهمن ۱۳۹۲، ص ۷-۱۰.
- آیدنلو، سجاد؛ «ارتباط اسطوره و حماسه بر پایه شاهنامه و منابع ایرانی»؛ از اسطوره تا حماسه؛ چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۸۸، ص ۲۳-۶۱.
- آیدنلو، سجاد؛ «اسفندیار ایزدی گیاهی؟»؛ نیم‌پخته ترنج؛ چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۹۶، ص ۲۵۱-۲۹۰.
- آیدنلو، سجاد؛ «جو آدینه هرمزد بهمن بود...»؛ جستارهای ادبی؛ سال چهل و چهارم، شماره سوم (پیاپی ۱۷۴)، پاییز ۱۳۹۰، ص ۱-۱۴.
- آیدنلو، سجاد؛ دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه)؛ چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۹۴.
- آیدنلو، سجاد؛ «فرضیه‌ای درباره مادر سیاوش»؛ از اسطوره تا حماسه؛ همان، ص ۶۳-۸۷.
- آیدنلو، سجاد؛ «هفت خان پهلوان»؛ نیم‌پخته ترنج؛ همان، ص ۱۸۱-۲۰۰.
- ابوالحسنی، علی؛ بوسه بر خاک پی حیدر؛ چاپ اول، تهران: عبرت، ۱۳۷۸.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ داستان داستان‌ها؛ چاپ پنجم، تهران: آثار، ۱۳۷۴.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه؛ چاپ ششم، تهران: آثار، ۱۳۷۴.
- امیدسالار، محمود؛ «بعضی احادیث نبوی در شاهنامه»؛ جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی؛ چاپ اول، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱، ص ۱۰۶-۱۲۱.
- امیدسالار، محمود؛ «در دفاع از فردوسی»؛ ترجمه ابوالفضل خطیبی؛ نامه فرهنگستان، سال سوم، شماره چهارم (پیاپی ۱۲)، زمستان ۱۳۷۶، ص ۱۲۰-۱۴۰.
- امیدسالار، محمود؛ «ضحاک پسر مرداس یا ضحاک آدم‌خوار؟»؛ جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی؛ همان، ص ۴۴-۵۴.
- امیرمعزی، دیوان؛ تصحیح محمدرضا قنبری؛ چاپ اول، تهران: زوار، ۱۳۸۵.
- انوری، اوجالدین؛ دیوان؛ به کوشش محمدتقی مدرّس رضوی؛ چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.
- انوری، حسن (سرپرست)؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ چاپ دوم، تهران: سخن، ۱۳۸۲.
- ایران‌شان بن ابی‌الخیر؛ کوش‌نامه؛ تصحیح دکتر جلال متینی؛ چاپ اول،

- تهران، علمی، ۱۳۷۷.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر؛ بهمن‌نامه؛ ویراستهٔ دکتر رحیم غفیفی؛ چاپ اول، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
- بهار، مهرداد؛ «دربارهٔ اساطیر ایران»؛ جستاری چند در فرهنگ ایران؛ چاپ دوم، تهران؛ فکرروز، ۱۳۷۴، ص ۶۷-۱۱.
- بهار، مهرداد؛ «سخنی چند دربارهٔ شاهنامه»؛ جستاری چند در فرهنگ ایران؛ همان، ص ۷۵-۱۲۵.
- بیرشک، احمد؛ گاهنامهٔ تطبیقی سه هزار ساله؛ چاپ دوم، تهران؛ بنیاد دانشنامهٔ بزرگ فارسی، ۱۳۷۳.
- پریش روی، عباس؛ بابر نهاد شاهنامهٔ فردوسی و غرالسیر تعالی؛ چاپ اول، تهران؛ بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۹۰.
- حافظ، شمس‌الدین محمد؛ دیوان؛ تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی؛ چاپ هفتم، تهران؛ اساطیر، ۱۳۸۷.
- حمیدیان، سعید؛ شرح شوق؛ چاپ اول، تهران؛ قطره، ۱۳۹۲.
- خالقی مطلق، جلال؛ «از شاهنامه تا خداینامه؛ جستاری دربارهٔ مآخذ مستقیم و غیرمستقیم شاهنامه»؛ نامهٔ ایران باستان؛ سال هفتم، شمارهٔ اول و دوم (پیاپی ۱۳ و ۱۴)، ۱۳۸۶، ص ۱۱۹-۳.
- خالقی مطلق، جلال؛ «برخی از باور داشته‌ای همسان میان مآخذ هخامنشی و روایات شاهنامه»؛ سخن‌های دیرینه؛ به کوشش علی دهباشی؛ چاپ اول، تهران؛ افکار، ۱۳۸۱، ص ۲۷۹-۲۸۳.
- خالقی مطلق، جلال؛ «جوان بود و از گوهر پهلوان»؛ سخن‌های دیرینه؛ همان، ص ۷۵-۹۲.
- خالقی مطلق، جلال؛ «حماسه‌سرای باستان»؛ گل‌رنج‌های کهن؛ به کوشش علی دهباشی؛ چاپ اول، تهران؛ مرکز، ۱۳۷۲، ص ۵۱-۱۹.
- خالقی مطلق، جلال؛ «در پیرامون منابع فردوسی»؛ ایران‌شناسی؛ سال دهم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۷، ص ۵۱۲-۵۳۹.
- خالقی مطلق، جلال؛ «کیخسرو و کوروش»؛ سخن‌های دیرینه؛ همان، ص ۲۵۷-۲۷۰.
- خالقی مطلق، جلال؛ گفتاری در شیوهٔ تصحیح شاهنامه و معرفی دست‌نویس‌ها (ضمیمهٔ دفتر یکم شاهنامه)؛ چاپ اول، تهران؛ روزبهان، ۱۳۶۹.
- خالقی مطلق، جلال؛ «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه»؛ گل‌رنج‌های کهن؛ همان، ص ۱۲۷-۱۷۰.
- خالقی مطلق، جلال؛ «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجشی با سخن فردوسی»؛ سخن‌های دیرینه؛ ص ۳۲۹-۴۰۶.
- خالقی مطلق، جلال؛ یادداشت‌های شاهنامه؛ با همکاری دکتر محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی؛ چاپ دوم، تهران؛ مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۱.
- خالقی مطلق، جلال؛ «یکی مهتری بود گردن‌فراز»؛ سخن‌های دیرینه؛ همان، ص ۷۳-۵۹.
- خطیبی، ابوالفضل؛ «آزاد سرو»؛ دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی؛ به سرپرستی اسماعیل سعادت، چاپ اول، تهران؛ فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۹-۵۱.
- خطیبی، ابوالفضل؛ آیا فردوسی محمود غزنوی را هجو گفت؟؛ چاپ اول، تهران؛ پردیس دانش، ۱۳۹۵.
- خطیبی، ابوالفضل؛ «احمد بن سهل»؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی؛ چاپ اول، تهران؛ مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۷۳۲ و ۷۳۳.
- خطیبی، ابوالفضل؛ «بیژن و منیژه»؛ دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی؛ چاپ اول، تهران؛ مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳، ج ۱۳، ص ۴۰۶-۴۰۹.
- خطیبی، ابوالفضل؛ «جدل‌های جدید دربارهٔ شاهنامه از منظر ادبیات تطبیقی»؛ نامهٔ ایران باستان؛ سال اول، شمارهٔ اول، بهار و تابستان ۱۳۸۰، ص ۲۵-۳۷.
- خطیبی، ابوالفضل؛ «گرایش مذهبی فردوسی: تعصب یا تساهل؟»؛ سرو رشید (یادنامهٔ غلامرضا رشید یاسمی)؛ به کوشش ابراهیم رحیمی زنگنه و سهیل یاری؛ چاپ اول، کرمانشاه، دیپاچه، ۱۳۹۶، ص ۲۸۷-۳۰۲.
- دبیرسیاقتی، سید محمد؛ زندگی‌نامهٔ فردوسی و سرگذشت شاهنامه؛ چاپ اول، تهران؛ قطره، ۱۳۸۳.
- دریایی، تورج؛ «تاریخ ملی یا تاریخ کیانی؟ سرشت تاریخ‌نگاری زردشتی در دورهٔ ساسانی»؛ تاریخ و فرهنگ ساسانی؛ ترجمهٔ مهرداد قدرت‌دیزجی؛ چاپ سوم، تهران؛ ققنوس، ۱۳۸۷، ص ۶۳-۷۹.
- دوستخواه، جلیل؛ «رستم و سهراب فاجعهٔ برخورد آرمان و عاطفه»؛ فرهنگ و زندگی؛ شمارهٔ ۱۷، زمستان ۱۳۵۳، ص ۱۵۹-۱۶۷.
- دوستخواه، جلیل؛ «رهنمودی دیگر به افزودگی چهار بیت در دیباجهٔ شاهنامه»؛ حماسهٔ ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها؛ چاپ اول، تهران، آگه، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳-۱۱۹.
- دهخدا، علی‌اکبر؛ لغت‌نامه؛ چاپ دوم از دورهٔ جدید، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- دیویدسن، الگا؛ شاعر و پهلوان در شاهنامه؛ ترجمهٔ دکتر فرهاد عطایی؛ چاپ اول، تاریخ ایران، ۱۳۷۸.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان؛ راحة‌الصدور و آية‌السرور؛ چاپ اول، تهران؛ اساطیر، ۱۳۸۶.
- ربیع، علی‌نامه؛ تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی؛ چاپ اول، تهران؛ مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۹.
- رحیمی، مصطفی؛ تراژدی قدرت در شاهنامه؛ چاپ دوم، تهران؛ نیلوفر، ۱۳۷۶.
- رضایی باغبیدی، حسن؛ «گشتاسب»؛ دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی؛ به سرپرستی اسماعیل سعادت؛ چاپ اول، تهران؛ فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳، ج ۵، ص ۵۰۱-۵۰۴.
- رواقی، علی؛ «شاهنامه را چگونه باید خواند؟»؛ نامهٔ انجمن؛ سال اول، شمارهٔ اول (پیاپی ۱)، بهار ۱۳۸۰، ص ۴-۲۷.
- رواقی، علی؛ فرهنگ شاهنامه؛ چاپ اول، تهران، فرهنگستان هنر، ۱۳۹۰.
- ریاحی، محمدمین؛ سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی؛ چاپ اول، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- ریاحی، محمدمین؛ فردوسی؛ چاپ اول، تهران؛ طرح نو، ۱۳۷۵.
- ریاحی، محمدمین؛ «یوسف و زلیخا چگونه به نام فردوسی بسته شد؟»؛ چهل‌گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران؛ چاپ اول، تهران، سخن، ۱۳۷۹، ص ۲۲۵-۲۳۳.
- سرکاراتی، بهمن؛ «بازشناسی بقایای افسانهٔ گرشاسب در منظومه‌های حماسی ایران»؛ سایه‌های شکارشده؛ چاپ اول، تهران؛ قطره، ۱۳۷۸، ص ۲۵۱-۲۸۶.
- سرکاراتی، بهمن؛ «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای؟»؛ سایه‌های شکارشده؛ همان، ص ۲۷-۵۰.
- سروش اصفهانی؛ دیوان؛ تصحیح دکتر محمدجعفر محجوب؛ چاپ اول، تهران؛ امیرکبیر، ۱۳۴۰.

- سیدی، مهدی؛ سراینده‌ی کاخ نظم بلند؛ چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
- شاپور شهبازی، علی‌رضا؛ «زادروز فردوسی»؛ ایران‌شناسی؛ سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۶۹، ص ۳۷۰-۳۷۸.
- شیرانی، حافظ محمودخان؛ «فردوسی شاعر جاودانه‌ی ایران»؛ در شناخت فردوسی؛ ترجمه‌ی دکتر شاهد چوهدری؛ چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، ص ۲۱-۵۶.
- شیرانی، حافظ محمودخان؛ «یوسف و زلیخای فردوسی»؛ در شناخت فردوسی، همان، ص ۲۲۲-۳۰۳.
- طاهری مبارکه؛ غلام‌محمد؛ «کارزار آگاهانه‌ی رستم»؛ آشنا، شماره ۲۴، مرداد و شهریور ۱۳۷۴، ص ۶۹-۷۵.
- غیبی، بیژن؛ دوازده متن باستانی؛ چاپ اول، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار و سخن، ۱۳۹۶.
- غیبی، مهرآسا؛ ۳۵۰۰ سال تاریخ زیورآلات اقوام ایرانی؛ چاپ اول، تهران: هیرمند، ۱۳۹۱.
- غیبی، مهرآسا؛ هشت هزار سال تاریخ پوشاک اقوام ایرانی؛ چاپ اول، تهران: هیرمند، ۱۳۸۵.
- فرخی سیستانی، ابوالحسن؛ دیوان؛ تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی؛ چاپ هفتم، تهران: زوآر، ۱۳۸۵.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ داستان بیژن و منیژه از شاهنامه‌ی فردوسی؛ تصحیح و توضیح مهدی قریب؛ چاپ اول، تهران؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ تصحیح مصطفی جیحونی؛ چاپ اول، اصفهان، شاهنامه پژوهی، ۱۳۷۹.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق با همکاری دکتر محمود امیدسالار در دفتر ششم و ابوالفضل خطیبی در دفتر هفتم؛ چاپ اول، تهران؛ مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ پیرایش جلال خالقی مطلق؛ چاپ اول، تهران؛ سخن، ۱۳۹۳.
- قائمی، دیوان؛ تصحیح دکتر محمدجعفر محبوب؛ چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- قریب، مهدی؛ «غننامه‌ی رستم و سهراب: تضاد عشق با حماسه»؛ بازخوانی شاهنامه؛ چاپ اول، تهران: توس، ص ۹-۳۸، ۱۳۶۹.
- قیصری، ابراهیم؛ یک نکته از این معنی؛ چاپ اول تهران: جامی، ۱۳۹۳.
- کاتب ارجانی، فرامرز بن خداداد؛ سمک عیار؛ به کوشش دکتر پرویز ناتل خانلری؛ چاپ سوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
- کریمان، حسین؛ پژوهشی در شاهنامه؛ به کوشش علی میرانصاری؛ چاپ اول، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۵.
- مارکوارت، ژوزف؛ وهرود و آژنگ؛ ترجمه‌ی داوود منشی‌زاده؛ چاپ اول، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸.
- ماسه، هانری؛ فردوسی و حماسه‌ی ملی؛ ترجمه‌ی دکتر مهدی روشن‌ضمیر؛ چاپ دوم، تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۷۵.
- متینی، جلال؛ «مازندران در جنگ‌های کی‌کاووس و رستم با دیوان»؛ ایران‌نامه؛ سال دوم، شماره هفتم، تابستان ۱۳۶۳، ص ۶۱۱-۶۳۸.
- محمودی بختیاری، علیقلی؛ «مازندران یا یمن؟»؛ هنر و مردم؛ شماره ۸۹، اسفند ۱۳۴۸، ص ۲۰-۲۷.
- محیط طباطبایی، محمد؛ «ابومنصور محمد بانی نظم شاهنامه»؛ فردوسی و شاهنامه؛ چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۲۱۳-۲۲۳.
- مهاجرانی، عطاءالله؛ حماسه‌ی فردوسی؛ چاپ اول، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲.
- مینوی، مجتبی؛ فردوسی و شعر او؛ چاپ سوم، تهران: توس، ۱۳۷۲.
- نحوی، اکبر؛ «آدینه هرمزد بهمن «بررسی گاه‌شماری بیتی از شاهنامه»»؛ نامه‌ی فرهنگستان، دوره ۱۵، شماره ۵۸، زمستان ۱۳۹۴، ص ۱۷۵-۱۸۶.
- نحوی، اکبر؛ «نگاهی به روش‌های ارجاع به منابع در شاهنامه»؛ نامه‌ی فرهنگستان؛ دوره هفتم، شماره چهارم (پیاپی ۱۷۴)، پاییز ۱۳۸۴، ص ۳۲-۶۴.
- نظامی عروضی؛ چهارمقاله؛ تصحیح علامه قزوینی؛ با تصحیح مجدد دکتر محمد معین؛ چاپ پنجم، تهران: معین، ۱۳۸۳.
- نظامی گنجوی، الیاس؛ شرف‌نامه؛ تصحیح دکتر برات زنجانی؛ چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
- نظامی گنجوی، الیاس؛ خنجر (بر اساس چاپ مسکو - باکو)؛ چاپ دوم، تهران: هرمس، ۱۳۸۷.
- هانزن، کورت هاینریش؛ شاهنامه‌ی فردوسی؛ ساختار و قالب؛ ترجمه‌ی کی‌کاووس جهانداری؛ چاپ اول، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۷۴.
- هروی، حسینعلی؛ شرح غزل‌های حافظ؛ چاپ اول، تهران: نشر نو با همکاری آسیم، ۱۳۹۲.
- یادگار زریبان؛ ترجمه‌ی دکتر یحیی ماهیار نوآبی؛ چاپ اول، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴.
- یادگار زریبان؛ برگردان دکتر ژاله آموزگار؛ چاپ اول، تهران: معین، ۱۳۹۲.
- یارشاطر، احسان؛ «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی‌گری نیست؟»؛ شاهنامه‌شناسی؛ چاپ اول، تهران: بنیاد شاهنامه، ۱۳۵۷، ص ۲۶۸-۳۰۱.